ای قضای کنت کنزاً گوشتان

بسته بود اندر حجاب [illegible]

خمها در تو نهان بسته [illegible]

جز تو [illegible]

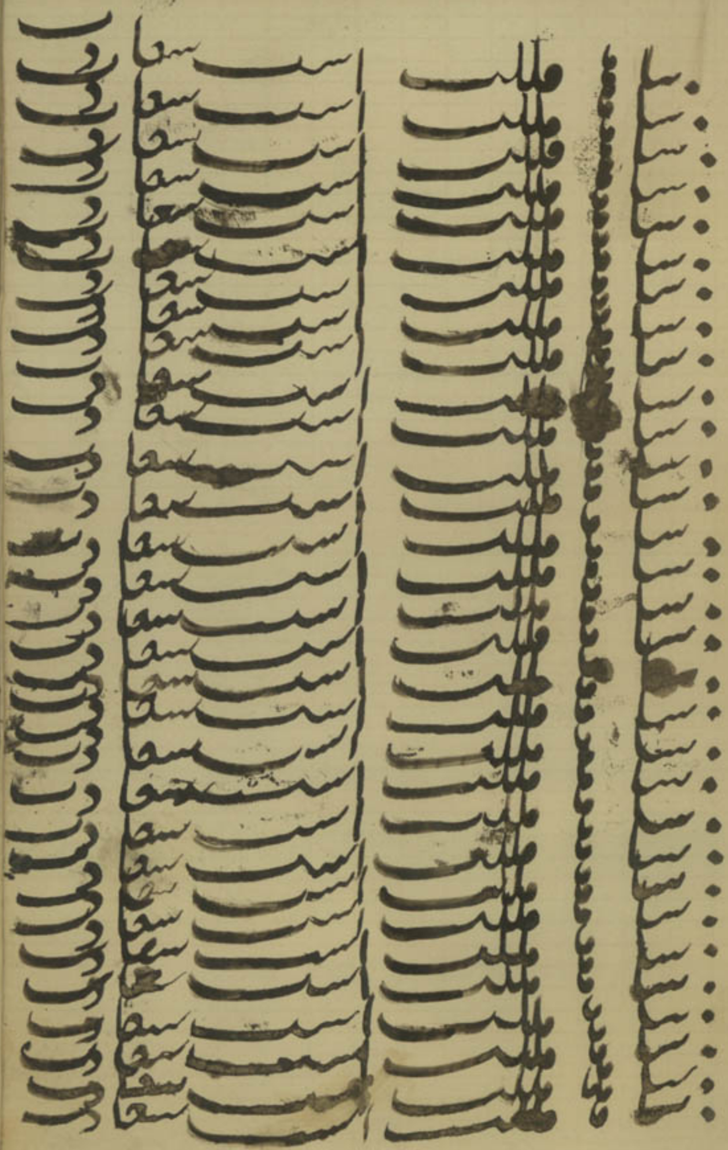
برهنه چون ره [illegible]

جز بهی [illegible] کار

جز عنایت کی کشد [illegible] را

جز محبت کی کشد [illegible] را

[illegible] ۱۳۰۲



[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

محب العالم

کتاب مقدس عن الالقاب الذی سمی باسرار الغیبیه لاسباب المدنیه

بسم الله الرحمن الرحیم

بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احدیت پروردگاریرا سزاست که از بین
کافه حقایق کونیه حقیقت انسانیه را بدانش و هوش که نیّرین اعظمین عالم کون
و امکان است مشرف و ممتاز فرموده و از نتایج و آثار این موهبت عظمی
در هر عصر و قرنی مرآت کائنات را بصور بدیعه و نقوش جدیده مرتسم و منطبع
نموده چه اگر بدیده پاک در عالم وجود نگری مشهود گردد که از فیوضات فکر و
دانش هیکل عالم در هر دوری بجلوه و طوری مزین و بلطایف بخشایش
جدیدی متباهی و مفتخر است و این آیه کبرای خداوندی اهتداد آفرینش در فرق
بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته و حدیث اول ما خلق الله العقل شاهد

این مطلب و در صدد ایجاد در هیکل انسانی من حیث الظهور مشخص گردید پاک
و منزه است خداوندی که باشراقات انوار این لطیفهٔ ربانیه عالم ظلمانی را
غبطهٔ عوالم نورانی فرمود واشرقت الارض بنور ربها تعالی و تقدس آن
پروردگاری که فطرت انسانیه را مطلع این فیض نامتناهی فرمود الرحمن علم
القرآن خلق الانسان علمه البیان حال ای هوشمندان بشکرانه این
فضل اعظم باید دست نیاز ببارگاه رب بی انباز برافراخت و تضرع
و ابتهال نمود که موفق بران گردیم که در این عهد و عصر سنوحات رحمانیه از
وجدان نفوس انسانیه طالع و لائح گردد تا این نار موقدهٔ ربانیه که
مودوع در افئدهٔ بشریه است خمود نماند بدیدهٔ بصیرت ملاحظه نمائید
که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع
مختلفهٔ متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است هر طایفه و قبیله که در
این بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سایر قبایل و ملل بیشتر عزت
و سعادت هر ملتی در انست که از افق معارف چون شمس مشرق گردند
هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون و شرافت و مفخرت
انسان در آنست که بین ملأ امکان منشأ خیری گردد در عالم

وجود آیا نعمتی اعظم از آن متصور است که انسان چون در خود نگرد
مشاهده کند که بتوفیقات الهیه سبب آسایش و راحت و سعادت
و منفعت هیئت بشریه است لا والله بلکه لذت و سعادتی اتم و اکبر از
این نه تا کی بر شهپر نفس و هوا پرواز نمائیم و تا کی در اسفل جهل نکبت کبری
چون امم متوحشه بسر بریم پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق
بنگریم و آنچه وسیلهٔ تمدن و انسانیت است بآن تشبث نمائیم و
گوش احسان شده تا کلمات حکمیهٔ عقلا و دانایان را استماع نموده و پند
گرفته کمر همت باجرای مقتضیات آن بربندیم حواس و قوای باطنیه
اعطا گشته که در امور خیریهٔ جمعیت بشریت صرف نمائیم و بعقل و دراکیت
بین اجناس و انواع موجودات ممتاز شده تا آنکه مستمراً در امور کلیه
و جزئیه و مهمه و عادیه مشغول گردیم تا جمیع در حصن حصین دانائی محفوظ
و مصون باشیم و در کل احیان بجهت سعادت بشریه اساس جدیدی
تأسیس و صنع بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم چه قدر انسان شریف و عزیز است
اگر بآنچه باید و شاید قیام نماید و چه قدر رذیل و ذلیل است اگر از منفعت
جمهور چشم پوشیده و در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیهٔ خود عمر گرانمایه را

بگذراند اعظم سعادت سعادت انسانیه اوست مدرک حقایق آیات
آفاقیه و انفسیه اگر سمند همت بهتار را در میدان عدل و تمدن جولان
دهید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و اگر شقاوت شقاوت
بشریت اگر کاهل و خمود و منجمد و منهمک در شهوات نفسانیه ماند در درکات
اسفل توحش و نادانی از حیوانات مضره بستر افتد اولئک کالانعام بل
هم اضل ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون باری
باید دامن همت بکمر غیرت زد و از هر جهت باسباب آسایش و راحت و سعادت
و معارف و تمدن و صنایع و عزت و شرف و علو منزلت جمعیت بشریه
تشبث نمود تا از زلال نیت خالصه و سلسال جهد و کوشش اراضی قابلیات
انسانیه ریاحین فضائل اتیه و شقایق حقایق خصائل حمیده سرسبز و خرم
گشته رشک گلستان معارف اسلاف گردد و این قطعه مبارکه ایرانیه مرکز سنوح
کمالات انسانیه در جمیع مراتب گشته آینه جهان نمای جهان مدنیت شود
و جوهر ذکر و ثنا مطلع علم لدنی و مشرق وحی الهی و عترت طاهره اش را لایق
و سزاست که از اشعه ساطعه حکمت بالغه و معارف کلیه اش سکان متوحشه اقلیم
یثرب و بطحا خارق العاده در اندک زمانی از حضیض جهل و نادانی باعلی درجه علم

و دانائی عروج و صعود نمودند بقسمی که در فجر امکان چون نجوم سعادت و
مدنیت بدرخشیدند و مرکز فنون و معارف و علوم و خصائص انسانیه گشته
بر اولی الابصار معلوم و واضح بوده که چون در این ایام رأی جهان آرای
پادشاهی بر تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران و معموریت و آبادی
بلدان قرار یافته و بصرافت طبع ید بیضای رعیت پروری و عدالت گستری را
از آستین همت کامله و غیرت تامه برآورده تا با نوار عدل آفاق ایران را
محسود ممالک شرق و غرب فرماید و نشأه اولای اعصار اولیه ممتازه
ایران در عروق و شریان اهالی و متوطنین این دیار سریان نماید لهذا این
عبد لازم دانسته که شکرانه این همت کلیه مختصری در بعضی مواد لازمه لوجه الله
مرقوم نماید و از تصریح اسم خویش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد که مقصدی
جز خیر کل نداشته و ندارم بلکه چون دلالت بر خیر را عین عمل خیر دانسته لهذا
بدین چند کلمه نصیحه ابنای وطن خویش را چون ناصح امین لوجه الله متذکر
مینمایم و رب خبیر شاهد و گواه است که جز صرف خیر مقصدی نداشته
چه که این آواره بادیه محبة الله بعالمی افتاده که دست تحسین و تزییف و تصدیق
و تکذیب کل کوتاه است انما نطعمکم لوجه الله و ما نرید منکم جزاء و لا شکورا

دست پنهان و قلم این خط گذار اسب در جولان و ناپیدا سوار ای
اهل ایران قدری در ریاض تواریخ اعصار سالفه سیر نمائید و سر بجیب تفکر فرو برده
ببصر عبرت ملاحظه کنید که تماشای عظیمی است در ازمنهٔ سابقه مملکت
ایران بمنزله قلب عالم و چون شمع افروخته این انجمن آفاق منور بود عزت
و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جهان افروز
معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع آوازه جهانگیری
تاجداران ایران حتی بسمع مجاورین دایره قطبیه رسیده و صیت سطوت
ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را خاضع و خاشع نموده بود حکمت
حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیه اش دستور العمل
کل ملوک قطعات اربعه عالم گشته ملت ایران مابین ملل عالم بعنوان
جهانگیری ممتاز و بصفت ممدوحه تمدن و معارف سرافراز در قطب عالم مرکز
علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضائل و خصائل
حمیدهٔ انسانیه دانش و هوش افراد این ملت باهره حیرت بخش عقول
جهانیان بود و فطانت و ذکاوت عموم این طایفه جلیله مغبوط عموم
عالمیان گذشته از آنچه در تواریخ فارسیه مندرج و مسند است و در اسفار توراة

که الیوم نزد کل ملل اروپائی دون تحریف کتاب مقدس مسلم است مذکور
که در زمان کورش (در کتب فارسیه بهمن ابن اسفندیار موسوم) حکومت ایران
از حدود داخلیه هند و چین تا اقصی بلاد یمن و حبشه که منقسم بسیصد و شصت اقلیم
بود حکمرانی مینموده در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور با لشکر بی پایان بنیان
حکومت ۲ عالم انداخت و نظر بتاریخ ابو الفدا که از تواریخ معتبره عربیات
اقالیم سبعه عالم را در قبضه تصرف آورد و همچنین در آن تاریخ و غیره مذکور
که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه بکمالات ذاتیه و حکم و معارف
کلیه و فتوحات متعدده متتابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقالیم سبعه را مابین
اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهود و مثبوت است
که نخستین حکومتی که در عالم تاسیس شده و اعظم سلطنتی که این ملل تشکیل گشته تحت
حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایران است حال ای اهل ایران باید قدری از
سکر هوا بهوش آمده و از غفلت و کاهلی بیدار گشته بنظر انصاف ملاحظه کنیم آیا عجب
دهشت انسان قائل بر آن میشود که چنین خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبدأ
عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب
اکنون حال محل تأسف کل قبایل و شعوب گردد و در تواریخ اعصار حالیه

ذکر عدم مدنیتش تا ابد الاباد در صفحه روزگار باقی با وجود آنکه ملتش اشرف ملل بوده
حال باین احوال اسف اشتمال قناعت نماید و مع آنکه اقلیمش مرغوب ترین
کشور کل اقالیم بوده حالا نکبت عدم سعی و کوشش و نادانی به معارف ترین کشور
های عالم شمرده گردد) آیا اهل ایران در قرون پیشین سر دفتر دانائی و عنوان
منشور دانش و هوش نبودند و از افق عرفان بفضل رحمن چون نیر اعظم طالع و مشرق
نه حال چگونه بدین حال پر ملال اکتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت مینمائیم و
از آنچه سعادت کبری و مرضی درگاه احدیت حضرت کبریاست چشم پوشیده
کل باغراض شخصیه و منافع دنیه ذاتیه خود گرفتار شدیم این خطه طیبه چون سراج
وهاج بانوار عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت و سمو همت و حکمت و نجابت
و مروت نورانی بود حالا از کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتیب
و نظم و قلت غیرت و همت اهالی پرتو اقبالش مکدر و ظلمانی گشته بکثرت السموات
بالسبع و الارضون السبع علی غیر ذلک هیچ گمان نرود که اهالی ایران در ذکا و
خلقی و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل ذاتی و دانش و استعداد
طبیعی از ما دون دون و پست ترند استغفر الله بلکه در قوای فطریه سبقت بر کل قبایل و
طوایف داشته و دارند و همچنین مملکت ایران بحسب اعتدال و مواقع طبیعیه و

محاسن

محاسن جغرافیا و قوه انباتیه منتهی درجه تحسین را داشته و لاکن تفکر و تعمق
باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تحریص لازم و همت کامله و غیرت
تامه واجب (الآن بین قطعات خمسه عالم بحسب نظم و ترتیب و سیاست
و تجارت و صناعت و فنون و علوم و معارف و حکمت طبیعیه قطعه اروپ
و اکثر مواقع امریک شهرت یافته) و حال آنکه در ازمنه قدیمه متوحش ترین
طوایف عالم و جاهل و کاهل ترین قبایل و امم بودند حتی بلقب براره که
بمعنی وحشی صرف باشد ملقب بوده اند و از این گذشته از قرن خامس میلاد
تا قرن خامس عشر که بقرون متوسطه تعبیر گشته در میان دول و ملل اروپ
وقایع عظیمه و امور مغایره شدیده و حرکات متوحشه و حوادث مدهشه شنیعه
وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون عشره را فی الحقیقه اعصار توحش
میشمردند بنا علی ذلک فی الحقیقه اساس مدنیت و اصلاحات و ترقی
در اروپ از قرن خامس عشر میلاد تأسیس شده و جمیع تمدن مشهود و تشویق
و تحریص خردمندان و توسیع دایره معارف و بذل سعی و اظهار غیرت و اقدام
و همت حاصل و میسر گشته (حال بفضل الهی و همت روحانیه مظهر نبوت
کلیه پادشاه معدلت پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده

وصیت نیّات خالصه شهریاری از مشرق همم خیریّه جهانبانی دمیده و اراده فرموده
که در این مملکت عظیم المنقبت تأسیس اساس عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف
و مدنیّت فرماید و جمیع وسایل ما به الترقی را از حیز قوه بمقام فعل آرد تا عصر همایون اجدادی
رشک اعصار سالفه گردد، و تا بحال چون ملاحظه میشد که سروری که زمام کل امور
در کف کفایت اوست و اصلاح حال جمهور منوط بهمت بلند اوست چنانکه باید
و شاید چون پدر مهربان در تربیت و تمدنیت و راحت و آسایش افراد اهل
مملکت سعی بلیغ را مجری فرماید و بروجه مطلوب آثار رعیت پروری واضح و
مبرهن گردد لهذا بنده و امثال این بنده ساکت بودند، ولاکن حال چون
مشهود ابصار اولی الابصار گشته که ذات خسروانه بصرافت طبع اراده فرموده
که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس بنیان ترقی عموم رعیه فرمایند لهذا
نیت صادقه دلالت بر این اذکار نمود، و عجب در این است بجای
آنکه کل شکرانه این نعمت که فی الحقیقه توفیقات رب العزه است قیام
نمایند و بجناح ممنونیت و مسرت در هوای خوش شادمانی پرواز کنند و درگاه
احدیت دعا و نیاز آرند که یوماً فیوماً این مقاصد خیریه شهریاری مزداد
گردد، بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکار شان بعلل اغراض فی الجمله مخدر

درو شانی

درو شانی رای و تصور ایشان بغبار خودپرستی و ظلمات نفسانیه شخصیه
محجوب و مکدر همتشان مصروف شهوات نفسیه و غیرتشان محول
بر وسائل ریاستیه علم مغایرت برافراخته و آغاز شکایت نموده اند
و حال آنکه تا بحال متشکی بودند که چرا پادشاه بنفس نفیس خود در فکر عموم
و تجری راحت و آسایش جمهور نپردازد حال که باین افکار جدیده جهانگیر ملک
بعیده است و منافی مقتضیات حالیه و اطوار قدیمه ایران ورحی
بیچارگان ناس را که از اساس شئون دین و ارکان شرع مبین بیخبر و قوه
امتیازیه ندارند جمع نموده گویند که این قوانین بلاد کفریه است و مغایر
اصول مرعیه شرعیه و من تشبه بقوم فهو منهم قومی بر آنند که باید اینگونه
امور اصلاحیه را بتأنی شیئاً فشیئاً اجرا نمود تعجیل جایز نه، و جمعی بر آنند
که باید تشبث بوسائلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه
سیاسیه و معارف عمومیه و مدنیت تامه کامله نمایند لزوم اقتباس
از سایر طوائف نه باری هر گروهی بهوائی پرواز مینمایند، ای
اهل ایران سرگردانی تا کی و حیرانی تا چند و اختلاف آراء و مضادت
بیغایه و بیفکری و بیخبری تا چه زمان باقی اغیار بیدار و ما بخواب.

غفلت گرفتار جمیع ملل در اصلاح احوال عمومیهٔ خود میکوشند و ما هر یک
در دام هوا و هوس خود مبتلا و مقیدیم پابستهٔ دام نوم‌ایم و خداوند
عالمیان شاهد و گواه این عبد است که در بسط این مضامین مقصودی
جلب قلوب و چشم مکافات خیریه از جهتی نداشته و ندارم بلکه ابتغاءً
لمرضات الله میگویم نظر از عالم و عالمیان بسته بصون حمایت حضرت
احدیت التجا نموده لا اسئلکم علیه اجراً ان اجری الا علی الله باری اینجا
گویند این افکار جدیده موافق حال طوایف سائره است و مقتضیات
حالیه و روش احوال ایرانیه مناسبتی ندارد فی الجمله ملاحظه نمی نمایند که
ممالک سائره نیز در قرون سابقه بر این منوال بوده چگونه این ترتیب و تنظیم
و تشبثات مدنیه سبب ترقی آن ممالک و اقالیم گشته آیا اهل اروپ
از این تشبثات ضرری مشاهده نموده‌اند و یا خود بالعکس بکمال علو ترقیات
جسمانیه نایل گشتند و بالجمله چند قرن است که هیئت عمومیهٔ ایران
بر روش معلوم حرکت نموده و بر اصول معتاده مشی کرده چه فواید و ترقی
مشهود و حاصل شد و اگر این امور تا بحال محک تجربه نرسیده بود و محتمل
که محل توهم بعضی نفوس کامله گردد یعنی اشخاصی که مشعلهٔ نورانی عقل

در زجاجه

در زجاجه فطرتشان مخمود است حال نیز چنان است بلکه جز ثبات
این کیفیات تمدنیه در ممالک سائره مراراً و کراراً بتجربه گذشته و فواید
درجه وضوح یافته که هر اعمی غبی ادراک نموده حال چشم انصاف را
بسته بنظر عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام یک از این مسائل
محکم متین و بنیان حصین رزین با این مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم
خیریهٔ سیاسیهٔ ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عمومیهٔ جمهور است
آیا توسیع دایرهٔ معارف و تشیید ارکان فنون و علوم نافعه و ترویج
صنایع کامله از امور مضره است زیرا که افراد هیئت اجتماعیه را از حضیض
اسفل جهل باعلی افق دانش و فضل متصاعد نمودن باید و یا خود تأسیس قوانین
عادله موافق احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است و حقوق هیئت
عمومیه را در تحت حمایت قویه محفوظ داشته
این حریت حقوق عمومیهٔ افراد اهالی سیاستی و مغایر فلاح و نجاح
است و یا خود بعقل دوربین از قراین احوال حالیه و نتایج افکار عمومیه
عالم وقوعات ازمنهٔ استقبالیه را که در خیر قوه است بالفعل ادراک
نموده در امنیت حال استقبال بذل جهد و سعی نمودن منافی اطوار

حکیمانه است ویا خود تشبث بوسایل اتحاد با امم مجاوره وعقد معاهدات
قویه با دول عظیمه ومحافظه علاقات ودادیه با دول متحابه وتوسیع دایره
تجارت با امم شرق وغرب وتکثیر مفتوحات طبیعیه مملکت وتزئید
ثروت ملت مخالف عاقبت اندیشی ورای مستقیم ومنحرف از نهج قویمست
ویا خود حکام ولایات ونواحی مملکت را از حریت مطلقه سیاسیه (
بتصرف کیف یشاء) باز داشته بقانون حقانیت مقید واجراآت
قصاصیه چون قتل وحبس وامثالها منوط باستیذان از دربار معدلت مدار
ودر مجالس عدلیه مقر سریر سلطنت بعد از تحقیق وتعیین درجات شقاوت
وجنایت وقباحت جانی واجرای آن بتحقق شروط بصدور فرمان عالی
نمودن مخرب اساس رعیت پرورست ویا خود سد ابواب رشوت
وبرطیل که الیوم بتعبیر ملیح پیشکش متعارف شده سبب تدمیر بنیان معدلتست
ویا خود هیئت عسکریه را که فی الحقیقه فدائیان دولت وملت اند
وجان نثاران در کل احیان در معرض تلف از ذلت کبری ومسکنت عظمی
نجات داده در ترتیب ماکول ومشروبشان وتنظیم البسه ومساکنشان
کوشیده ودر تعلیم فنون حربیه بصاحبان مناصب عسکریه ودر تدارک

اکمال

اکمال مهمات والات وادوات ناریه کمال سعی واهتمام را مبذول
داشتن از افکار سقیمه است) واگر نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکوره چنانچه
باید وشاید در حیز وجود نیامده اگر انصاف دهد این قصور از نتایج عدم اتحاد
آراء عمومیه در مرکز مستقیمی قرار وقلت همت وغیرت متنفذان وبزرگان
مملکت صدور یافته این سببی مبرهن وواضح است که تا جمهور اهالی تربیت
نشوند وافکار عمومیه در مرکز مستقیمی قرار نیابد ودوائر عفت وعصمت افراد
اولیاء امور حتی اهل مناصب جزئیه از شائبه اطوار غیر مرضیه پاک ومطهر نگردد
امور بر محور لایق دوران ننماید وانتظام احوال وضبط وربط اطوار تا بدرجه نرسد
که اگر نفسی ولو کمال جهد مبذول نماید خود را عاجز یابد از اینکه مقدار راس شعری
از مسلک حقانیت تجاوز نماید اصلاح مامول تمام رخ ننماید ودر آن گذشته
هر امر خیری که وسیله اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است حسن وسوء
استعمال بسته بدرجات مختلفه افکار واستعداد ودیانت وحقانیت
وعلو همت وسمو غیرت متبحران ومتنفذان اهالی است وفی الحقیقه
آنچه بنفس حضرت سلطان بود از اجاری وساری فرمود حال انجام امور
ومصالح عباد در کف کفایت نفوس مجتمعه در مجالس افتاده واگر این نفوس نظر از

عصمت و عفت مزین شوند یعنی اذیال مقدسه را باشیای مالایلیق نیالایند
البته تأییدات الهیه آن نفوس را مبدأ خیرات عالم کرده و آنچه مصلحت مالک است
از لسان و قلم آن نفوس جاری فرماید و جمیع بلدان مملکت علیه ایران از انوار
عدلیه آن نفوس ثابته راسخه منور گردد بشأنیکه اشعه آن نور جمیع عالم را احاطه
نماید لیس هذا علی الله بعزیز و الا البته نتایج غیر مقبوله مشهود شود چنانچه در
بعضی مدن از ممالک اجنبیه برأی العین مشاهده شد که بعد از تشکیل مجالس این جمع
سبب پریشانی جمهور و آن اصلاحات خیریه سبب احداثات مضره شد
تشکیل مجالس و تأسیس محافل شورت اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست
ولکن از لوازم این اساس امور چندیست اول آنکه باید اعضای منتخبه متدین
و مستشعر خشیة الله و بلند همت و عفیف النفس باشند ثانیاً آنکه مطلع بر دقایق اوامر
الهیه و واقف بر اصول متحکمه متقنه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهام داخلیه
و روابط و علاقات خارجیه و متفنن در فنون نافعه مدنیه و قانع بمداخل ملکیه
خود باشند و هیچ گمان نرود که وجود چنین اعضائی مشکل و ممتنع است بعنایات
حق و خاصان حق و همت بلند اصحاب غیرت هر مشکلی آسان است و هر
صعب مستصعبی اهون از لحظات اعین و انظار و اما اگر اعضای مجالس
بر

برعکس این قضیه دون و نادان و بیخبر از قوانین حکومت و سیاست ممالک
و بلدان و پست همت و بی غیرت جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود
باشند ثمره و فوائدی بر تأسیس مجالس مترتب نشود مگر آنکه زمان سابق اگر مسکین
فقیری بجهة احقاق و تحصیل حقوق خود بشخص واحد هدیه تقدیم مینمود بعد باید کل اعضای
مجلس را راضی کند و الا احقاق حقوقش متصور نگردد و چون نظر دقیق نمائید مشهود
و معلوم گردد که علت عظمای جور و فتور و عدم عدل و حقانیت و انتظام امور از
قلت تدین حقیقی و عدم معارف جمهور است مثلاً اگر اهالی متدین
در قرائت و کتابت ماهر و متفنن باشند اگر مشکلی رخ نماید اولاً بحکومت محلیه
شکایت نمایند اگر امری مغایر عدل و انصاف بینند و روش و حرکت حکومت
را منافی رضای باری و مغایر معدلت شهریاری مشاهده کنند داد و داوری
خود را بمجالس عالیه رسانند و انحراف حکومت محلیه را از مسلک مستقیم شرع
مبین بیان کنند و بعد مجالس عالیه صورت استنطاق را از محل معلوم
بطلبند البته آن شخص بشمول الطاف عدل و داد گردد ولکن حال اکثر اهالی از قلت
معارف زبان و بیانیکه تفهیم مقاصد خویش نمایند ندارند و همچنین نفوسیکه
در اطراف و اکناف از وجوه و اکابر اهالی معدود و مذکورند چون بدایت تشکیلات

و تأسیسات جدیده است از عدم ترقی در درجات عالیهٔ معارف هنوز لذت
حقانیت پروری و حلاوت معدلت گستری را نچشیده و از معین عذب ذات
صدق طویت و خلوص نیت ننوشیده و کما هو حقه ادراک ننموده که اعظم شرف
انسان و سعادت کلیهٔ عالم امکان عزت نفس و همت بلند و مقاصد ارجمند
و عصمت فطریه و عفت خلیقه است بلکه بلنداختری و بزرگواری را در جمع
زخارف دنیویه بای نحو کان دانسته‌اند حال قدری انصاف لازم است
که انسان را خلق فرموده و خلعت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم سرافراز
داشته و تجلیات رحمانیه از صبح احدیه مشرق نموده و منبع آیات الهیه و مهبط
اسرار ملکوتیه گشته و در فجر ابداع به انوار صفات کامله و فیوضات قدسیه
مستنیر شده حال چگونه این رداء مطهر را بکثافات اغراض نفسانیه بیالاید
و این عزت جاوید را بذل شدید تبدیل نماید اتزعم انک جرم صغیر
و فیک انطوی العالم الاکبر و اگر مقصود اختصار و مراعات صدد مقصد
اصلی نبود مجملی از مسائل الهیه در بیان حقیقت انسانیه و علو منزلت و سمو منقبت
بشریه مرقوم میشد ان زمان بگذار تا وقت دگر در قطب امکان شأن اعظم
و مقام اکبر ارفع افخم ظاهراً و باطناً اولاً و آخراً انبیای الهی راست و حال

[illegible]

[illegible]

آنکه اکثرشان بجز ظاهر جز فقر صرف نداشته و کذلک عزت کلیهٔ اولیای
حق و مقربان درگاه احدیت را منحصر و حال آنکه ابداً در فکر غنای ظاهر خود
نبوده‌اند و همچنین ملوک معدلت سلوکی که صیت جهانبانی و عدالت
آسمانی شان آفاق کائنات را فراگرفته و آوازهٔ حقوق پروری و بزرگوار
یشان اقالیم سبعه را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای فاحش ذاتی خود
نبوده بلکه غنای جمهور رعایا را عین غنای خود شمرده و ثروت و وسعت عموم
افراد اهالی را معموریت خزائن سلطنت دانسته افتخارشان بذهب و فضه
نبوده بلکه بروشنائی رای و بلندی همت جهان آرای بوده و همچنین
وزرای مکرم و وکلای مفخم که رضای حق را بر رضای خود مقدم داشته و در
فنون سیاسیه علم مهارت کلیه را بر اتلال حکمت حکومتیه برافراشته و در اوج
دانش چون مصباح معارف افروخته و از اطوار و افکار و رفتارشان
آثار دولتخواهی واضح و نتایج معموریت پروری لائح بوظیفهٔ
خود قناعت نموده روز و شب مشغول تمشیت مهام امور و احداث و ایجاد
وسائل ترقی جمهور بودند و بفکر آنکه ورای شئون دولت متبوعهٔ خود را
مطالع دول عالم و مقر سریر سلطنت را مرکز رتق و فتق عظائم امور ملل و امم

فرموده بوصول اعلی مراتب مغفرت ذاتیه و اسمی معارج حیثیت فطریه متناهی
گشتند، وکذلک مشاهیر علمای بخارا که بفضائل علمیه و خصائل حمیده موصوف
و بعروة الوثقای تقی متشبث و بذیل هدی متوسل و متمسک و مرآت تخیلاتشان
بصور معانی الهیه مرتسم و زجاجه تصوراتشان از شمس معارف عمومیه مقتبس و در ایام
ولیالی بتدقیق و تحقیق علوم نافعه مشغول و تربیت و تعلیم انفس مستعده متعلمه ما فوق
البته در مذاق عرفانشان کنج بادآورد خسروان بقطره از زلال معارف دوستان
برابری نکند و قناطیر مقنطره ذهب و فضه با حل مسئله از مسائل غامضه مقابله
ننماید لذا امور خارجه را چون ملاعب صبیان انگارند و کلفت فضول خارج
زائده را لایق دونان و جاهلان شمرند چون طیور شکور بحبوب جندی
قناعت نموده نغمات حکمت و معارفشان خیرت بخش مدارک و شعور اجله
فضلای امم آفاق گردد، و همچنین سروران خردمندان از اهالی و تجار متمکن
متنفذ آن ولایات و نواحی که ارکان حکومت اند علو منزلت و سمو شان
و سعادتشان در خیرخواهی عموم و تفقد و تجسس وسایل عمار مملکت و ثروت
و آسایش رعیت است مثلا ملاحظه نمائید اگر شخصی از اکابر ولایتی غیور و هو
شمند و پاک دل و دانشمند و بفطانت فطریه موصوف و بذکاوت و درایت

خلیفه معروف و از ارکان مهمه ولایت باشد حال عزت کلیه و سعادت
سرمدیه و شان و شرف دنیوی و اخروی خویش در چه چیز است آیا در ملازمت
صداقت و راستی و غیرت و حمیت پروری و ابتغاء مرضات الهی
و استجلاب حسن انظار خسروی و استرضای خاطر جمهور اهالی است
و یا خود بجهت آنکه در شام عیش مهیا و سفره مهیائی حاضر سازد در روز به تخریب
وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد و خود را در درگاه حضرت
کبریا مردود و از دربار معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور اهالی بدنام
و ذلیل نماید، فو الله عظام بالیه در قبور از چنین نفس و امثال و نظائر بهتر است
چه فایده که از سواد اعظم انسانیه خصایل انسانیه نچشیده و از چشمه صافی موهبت
عوالم بشریه ننوشیده اند و این معلوم است که مقصد از تأسیس این مجالس عدل
و حقانیت است مجال انکار نه ولکن تا همت ارکان و اعضای منتخبه
چه بظهور رساند اگر به نیت خالصه موفق شوند البته نتایج مبارکه و اصلاحات
غیرمترقبه حاصل گردد و الا البته مهمل و معوق ماند و امور بکلی مختل شود
آری الف بان لا یقوم بها دم فکیف بیان خلقه الف بها دم، باری
از تفاصیلی که بیان شد مقصود آن بود که اقلا معلوم گردد که عزت و سعادت

و بزرگواری و منقبت و بلندی و رحت انسان در ثروت و اثبه خود نبوده
بلکه در علو فطرت و سمو همت و وسعت معلومات و حل مشکلات است
فنعم ما قال علی ثیاب لو یباع جمیعها بفلس لکان الفلس منهن اکثرا و فیهن
نفس لو یقاس بها نفوس الوری کانت اجل و اکبرا و بنظر این عبد چنان
میاید که اگر انتخاب اعضای موقته در مجالس ممالک محروسه منوط برضایت
و انتخاب جمهور باشد احسن است، چه که اعضای منتخبه از این جهت قدری در امور
عدل و داد را مراعات مینمایند که مبادا صیت و شهرتشان مذموم گردد،
و از درجه حسن توجه اهالی ساقط شوند و بهیچوجه ظن و گمان نرود که مقصود از این
کلمات مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا منتهای ممدوحیت
را داشته اگر بسعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صناعت
بفضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف شود و علی الخصوص اگر شخص عاقل
و مدبر تشبث بوسائلی نماید که جمهور اهالی بثروت و غنای کلی برسند همتی
اعظم از این نه و عند الله اکبر مثوبات بوده و هست چه که این بلندهمت
سبب آسایش و راحت و سد احتیاجات جم غفیری از عباد حق گردد
ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر جمعیت ملت غنی باشند ولکن اگر

اشخاص

اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سائرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر
و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است ولی اگر در
ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس صنایع و تربیت ایتام
و مساکین خلاصه در منافع عمومیه صرف نماید آن شخص عند الحق و الخلق
بزرگوارترین سکان زمین و از اهل اعلی علیین محسوب و اما خیال بعضی که گمان نمایند
این اصلاحات جدیده و تشکیلات سدیده بالقوه و بالفعل مغایر رضای
پروردگار و منافی اوامر شارع مختار و مخالف اساس شرع متین و مسالک حضرت
حبیب رب العالمین است قدری تدبر نمایند که این مخالفت از چه جهت است
آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائره است که باین واسطه و جهت بحکم
حاصل و من تشبه بقوم فهو منهم وارد اولاً این امور ظاهره جسمانیه اسباب
تمدنیه و وسایل معارف و فنون حکمت طبیعیه و تشبثات ترقی اهل حرف و
صنایع عمومیه و ضبط و ربط مهام امور مملکت بوده دخلی باساس مسائل
کلیه الهیه و غوامض حقایق عقیده دینیه ندارد، و اگر گفته شود در این امور
نیز اقتباس جایز نه این قول دلیل بر جهل و نادانی قائل است آیا حدیث
مشهور اطلبوا العلم و لو بالصین را فراموش نموده اند این معلوم است که اهل

صین در درگاه احدیت از مردودترین ناس محسوب چه که عبده اصنام
و غافل از معبود حقیقی خبیر علام بوده اند و اهل روپا قلاً از اهل کتاب و مقر
و معترف بعزیز و هابند و در آیه مبارکه و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین
قالوا انا نصاری مصرح پس طلب علم و معارف از ممالک است که اهل جارد
سوء فقره است حال چگونه تعلم از عبده اوثان مقبول عند الله و تعلم از اهل کتاب
مبغوض درگاه کبریاست) و همچنین در غزوه احزاب ابوسفیان بنی کنانه
و بنی قحطان و بنی قریظه یهود را با خود متفق نموده با کافه طوایف قریش اطفاء
سراج آلهی که در مشکات یثرب برافراخته بود قیام نمودند و چون در
آن زمان ارياح امتحان و افتتان از هر جهت بقوه شدیده در هبوب بود
بقوله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون
و مؤمنین قلیل و اعدا به هجوم عمومی برخاسته خواستند که آفتاب مشرق
حقیقه را بغبار ظلم و جور تیره کنند حضرت سلمان بحضور مطلع وحی آلهی و مهبط
تجلیات و فیض نامتناهی حاضر عرض نمود که در ممالک فرسیه بجهت محافظت
و صیانت خود از اعدا باطراف مملکت حفر خندق نمایند و این بجهة محافظه
از هجوم یعنی بسیار موافق و مفید آیا آن منبع عقل کلّ و معدن حکمت و علم الهی

فرمودند

فرمودند که این از عادات ممالک مشرکیه کفریه مجوس است و اهل توحید
را اتباع جایز نه و با آنکه جمیع موحدین را سریعاً بحفر خندق امر فرمودند
حتی بنفس مبارک آلت حفر را برداشته و بمعاونت اصحاب و احباب قیام فرمودند
و از این گذشته در کتب کافه فرق اسلامیه از تواریخ و غیره که علمای عظام
و مورخین فخام تصنیف نموده اند مذکور که بعد از طلوع نیر آفاق از مشرق
حجاز که فی الحقیقه از اشعه ساطعه اش هیئت عمومیه امکان متغیر و متبدل شد
کل در ارکان عالم بنزول شریعت جدیده آلهیه و تاسیس مبانی حکم ربانیه
پیدا شد شریعت مقدسه سماویه در بعضی احکام مطابق عادات بالوده اهل
جاهلیه نازل شد از انجمله حرمت و رعایت اشهر حرام و حرمت اکل لحم خنزیر
و اعتبار شهور قمریه و اسامیشان و غیر از این امور کثیره بهیئت که بعینه و بعبارات
از کتب نقل میشود و کانت الجاهلیه تفعل اشیاء و جائت شریعة الاسلام بها
فکانوا لا ینکحون الامهات و البنات و کان اقبح شیء عندهم الجمع بین
الاختین و کانوا یعیبون المتزوج بامرأة ابیه و یسمونه الضیزن و کانوا
یحجون البیت و یعتمرون و یحرمون و یطوفون و یسعون و یقفون المواقف
کلها و یرمون الجمار و کانوا یکبسون فی ثلثة اعوام شهرا و یغتسلون من الجنابة .

وکانوا ایضاً یداومون علی المضمضة والاستنشاق وفرق الرأس والسواک وتقلیم
الاظفار ونتف الابط وکانوا یقطعون ید السارق الیمنی» حال نعوذ بالله
میتوان بخاطر آورد که چون در بعضی از احکام شریعت غرّا با عادات اهل جاهلیه
که سطر در جمیع طوایف اند وجه شباهت دارد نقصی وارد است ویا خود
تصور میتوان کرد که استغفر الله حق غنی مطلق اتباع آراء کفریه فرموده حکمت
بالغهٔ الهیه بسیار آیا از قدرت حق بعید و ممتنع بود که شریعت مبارکه را بی
دون شباهت عادتی از عادات امم جاهلیه نازل فرماید بلکه مقصود از این حکم کلیه
این بود که عباد از قیود و تعصبات جاهلیه آزاد شوند و این اقوالی را که الیوم وسیله
تخدیش اذهان و تشویش وجدان بیچارگان نموده بر زبان برانند ولاکن بعضی
از نفوس که از حقایق کتب الهیه و جوامع صحف نقلیه و تاریخیه کماهی اطلاع ندارند
خواهند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله حضرت خلیل علیه السلام است
و در میان اقوام جاهلیه باقی و برقرار بود و در مدلول آیه مبارکه اتّبع ملة ابراهیم حنیفا
داخل لاکن در جمیع کتب و صحف فرق اسلامیه این مسلم و مذکور است که احترام اشهر
حرام و اعتبار اشهر قمریه و قطع یمین سارق از سنن حضرت خلیل علیه السلام مروی ۳۰ از این
گذشته الان کتاب تورات موجود و شریعت حضرت ابراهیم در او مذکور

ابراه

مراجعت کنند نقلاً خواهند گفت تورات نیز محرف زیرا در آیه مبارکه وارد
یحرفون الکلم عن مواضعه» و حال آنکه تحریف در مواضع معلومه واقع و در کتب
علمیه و تفسیریه مذکور اگر به تفصیل این مسئله بپردازیم از مقصود اصلی تألیف این رساله
باز مانیم لهذا اختصار اولی و دیگر آنکه در بعضی روایات مذکور و برخی اخلاق حسنه
و شیم مرضیه از وحوش اقتباس کنید و عبرت گیرید پس چون تعلم اخلاق از حیوانات ۲
صامت جایز بوجه اولی از ملل اجنبیه که اقلاً از نوع انسان و نفس ناطقه و قوه ممیزه
ممتاز اکتساب و اقتباس فنون جسمانیه جایز و اگر ملاحظه شود که در حیوانات
این صفات ممدوحه خلقیت این اصول و اساس مدنیت و علوم و حکمت طبیعیه
در حالتیکه سائره بحجه برهان میتوان گفت که غیر خلقی است «هل من خالق
غیره انه قل سبحان له» و همچنین جمیع افاضل علمای متقنین و اکابر فقهای کامل ملّیه
در بعضی فنونیکه مبدا و مبدع آن حکمای یونان چون ارسطو و غیره بوده تتبع
نموده اند و اقتباس معارف حکمیه چون علم طب و ریاضی و جبر و حساب را
از کتب یونانیه سبب فوز و فلاح شمرده اند چنانچه فن منطق را کل علما
بطبع و تدریس نمایند و حال آنکه مؤسس آن از ارسطاطالیس شمرده اند و اکثر بتشریح
نموده که اگر عالم نحریری در فنون شتی مهارت کامله داشته لاکن در فن

تعلیم سائر الکتب

تتبع

منطق تتبّع تام نیافته اعتماد کلّی بر اقوال و نتایج فکریه و استنباط مسائل محقّه او نه پس باین دلائل واضحه و براهین متقنه ظاهر و مبرهن گشت که اکتساب اصول و قوانین مدنیّه و اقتباس معارف و صنایع عمومیّه مختصره آیا منتفع به العموم از ممالک سائره جائز تا افکار عموم متوجه این امور نافعه گردد و بکمال همّت بر اکتساب و اجرای آن قیام نموده تا بعون الهی در اندک مدّتی این اقلیم پاک سرور اقالیم سائره گردد ای خردمندان بعین حقیقت و تدبّر ملاحظه نمائید آیا ممکن است که تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتینی و توپ کروپ مقابلی نماید حال اگر نفسی بگوید که ما را همین آلات ناریّه قدیمه موافقت لزوم با استحصال اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبیّه ایجاد شده نه آیا این قول را هیچ طفلی بسمع قبول استماع نماید و یا آنکه با جمال احمال و امتعه و اجناس تجاریّه را از مملکتی به مملکتی بواسطه حیوانات نقل میکنیم محتاج بکالسکه آتشی نبوده و نیستیم چه ضرور شباهت بامم سائره بجوئیم آیا این کلام قرین اذعان هیچ هوشیاری گردد لا و الله مگر آنکه نظر به بعضی اغراض که در قلوب خود کتمان نموده امور بدیهیه را انکار نمائیم ممالک اجنبیّه با آنکه در فنون و معارف و صنایع عمومیّه کمال امتیاز را حائز مع ذلک از یکدیگر اقتباس میکنند ممالک ایرانیّه که منتهی درجه احتیاج

را دا

را داشته چگونه جائز است که مهمل و معطّل بمانند و علمای بزرگواری که مسالک بر خط مستقیم و منهج قویم و واقف بر اسرار حکمت الهیّه و مطّلع بر حقایق کتب مقدّسه ربّانیّه هستند و قلوب مبارکشان بحلیهٔ تقی متحلّی و وجوه نضره شان بانوار هدی روشن و منیر ملتفت احتیاجات حالیه و ناظر بر مقتضیات زمانیّه هستند البتّه بکمال جدّ تشویق و تحریص بتمدّن و معارف مینمایند هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و هل تستوی الظلمات و النّور علما سراج هدایتند بین ملأ عالم و نجوم سعادتند مشرق و لائح از افق طوایف و امم سلسبیل حیاتند انفس مبتلیه بجهل و نادانی را و معین صافی کمالاتند تشنگان بادیهٔ نقص و گمراهی را مطلع آیات توحیدند و مطّلع بر حقایق قرآن مجید طبیب حاذق اند جسم معلول عالم را و تریاق فاروق اعظمند هیئات مسمومهٔ بنی آدم را حصن حصین اند مدینهٔ عالم انسانیّت را و کهف منیعند مضطربین و مضطرّین جهالت را العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و لکن پروردگار عالمیان از برای این شیء بی همتا علائم و آثاری خلق فرموده و محک و امتحانی مقرّر داشته عالم ربّانی را کمالات معنویّه و ظاهریّه لازم از حسن اخلاق و نورانیّت فطرت و صدق نیّت و فطانت و ذکاوت و فراست و دهی و عقل و حجی و زهد و تقوی حقیقی و خشیة الله قلبی واجب و الّا شمع بی نور هرچند بلند و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاویه و خشب مسنّده داشته تا از زراروئی بیاید همچو در چون نداری گرد بدخوئی

بگرد زشت باشد روی نازیبا و ناز سخت باشد چشم نابینا و درد) در روایت صحیحه وارد
اما من کان من العلماء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان
یقلدوه) و چون این کلمات مشرقه جامع جمیع شرایط علمیه است لهذا شرح مجملی در ترجمه
این روایت مبارکه بیان میشود و هر کس که دارنده این شئون رحمانیه و مظهر مدلول
این روایت صحیحه نبوده نسبت علم از او منقطع و مسلوب و اطاعت و متابعت او لایق و سزاوار
نه اول کلمه این شرایط مقدسه صائناً لنفسه است و این معلوم است که مقصد حفظ نفس از بلایا
و محن جسمانیه نبوده زیرا انبیا و اولیا کلاً و طراً معروض اعظم شداید عالم و هدف سهام ملمات
و اذیات ملل و امم گشته بجهت خیر جمهور انفاق جان نموده بمشهد فدا بجان و دل شتافتند
و بکمالات معنویه و صوریه هیئت عالم را رداء جدید فضائل ادبیه و شیم مرضیه اکتسابیه مزین
فرمودند بلکه مقصود اصلی حقیقی صیانت از نقایص باطنیه و ظاهریه و اتصاف بصفات
کمالیه معنویه و صوریه بوده اول صفت کمالیه علم و فضل است و جامعیت این مقام اعظم
اقوم آگاهی کماهی بر غوامض مسائل الهی و حقایق حکم سیاسیه شرعیه قرانی و مضامین
سایر کتب سماوی و وقوف بر ضوابط و روابط ترقی و تمدن ملت باهره و اطلاع
بر قوانین و اصول و رسوم و احوال و اطوار و قوای مادی و ادبی عالم سیاسی ملل سائره
و جامعیت فنون نافعه عصریه و تتبع در کتب تاریخیه اعصار سالفه ملل و دول است. چه اگر

شخص عالم

شخص عالم وقوف بر مضامین کتب مقدسه و جامعیت حکمت الهیه و طبیعیه و علوم
شرعیه و فنون سیاسیه و معارف عصریه و اطلاع بر وقایع عظیمه قرون سالفه
ملل و دول نداشته باشد عند اللزوم عاجز ماند و این منافی صفت جامعیت است
مثلاً عالم ربانی اگر در محاوره با شخص مسیحی از الحان جلیل انجیل بیخبر باشد انچه از حقایق
فرقانیه بیان نماید ابداً مسموع و مقبول انشخص نیفتد و لاکن اگر آن شخص ملاحظه نماید
که انچه در دست اوست و مستند بر آن این عالم بزرگوار از قسیسین آیات انجیل آگاه
تر و بر حقایق کتب مقدسه مطلع و دانا تر است) بالطبع انچه بیان نماید قبول
کند چه که جز اقرار مفری از برای او نه چنانچه رأس الجالوت چون بحضور آن آفتاب
فلک عرفان و نیر اوج هدایت و ایقان حضرت رضا علیه السلام مشرف شد اگر
در اسئله و اجوبه آن معدن علم بادله و براهین مالوفه راس الجالوت بیان نمیفرمودند
اقرار و اعتراف بر بزرگواری انحضرت نمی نموده) و ازین گذشته عالم سیاسی را در جمیع
دو قوهٔ اعظم اقوم لازم قوه تشریعیه و قوه تنفیذیه مرکز قوهٔ تنفیذیه حکومت است و
قوه تشریعیه دانایان هوشمند حال اگر این رکن رکین و اساس متین جامع و کامل نباشد
چگونه فلاح و نجاح از برای هیئت ملت تصور گردد و لاکن چون این اوان چنین
نفوس کامله جامعه نادر الوجود است و حکومت و هیئت ملت با نظام حال

در غایه درجه احتیاج لهذا تأسیس هیئت علمیه لازم که اعضای این مجلس هر چند نفر
در فنی از فنون مذکوره ماهر باشند و باقدام و جهد بلیغ در جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیه
تفکر نموده امور را در نقطهٔ اعتدال و مرکز حقیقی مرکوز نمایند (اولاً چون مآخذ احکام
شرعیه را در افتاء و محاکمات مدار معین نبوده زیرا هر یک از علماء نظر برای و اجتهاد
خود نوعی حکم مینمایند مثلاً دو نفس مرافعه مینمایند یکی از علماء حکم بمدعی و دیگری بمدعی
علیه دهد بلکه احیاناً در مادهٔ واحده دو حکم مخالف از یک شخص مجتهد صادر چه که اول
چنان معلوم شده بود و حال چنین و شبهه نیست که این امور سبب تشویش کافهٔ امور جمهور
واقع و از این فتور عظیمی در اساس هیئت اجتماعیه طاری گردد چه که هیچ یک از مدعی
و مدعی علیه مأیوس از دعوای خود نگشته مادام العمر مترصد اخذ حکم ثانی مخالف
حکم اول شده جمیع عمر خود را بلجاج بگذرانند و از آنکه اوقات خود را بکلی بر جه
معانده و منازعه مینمایند از امور نافعه خیریه و اشغال خود باز مانند و فی الحقیقه این
شخصین حکم بست را و حکومت و هیئت اجتماعیه را داوره خدمت نتوانند ولکن
اگر حکم قطعی در میان باشد دیگر محقوق محکوم ابداً امید استحصال امر ثانی ندارد
لهذا راحت و آسایش جسته باشغال و خدمات خود و غیر مشغول گردد نظر باینکه
اعظم وسیلهٔ آسایش و راحت اهالی و اکبر واسطه ترقی جمهور اهالی و اداء این امر اهم بقیه

اتم است لهذا باید علمائی که واقفند بمسائل شرعیهٔ الهیه در این مجلس کبیر اولاً
یک منهج قویم و صراط مستقیمی بجهة قطع دعاوی عموم تعیین و تألیف نموده باسم حضرت
سلطان در جمیع ولایات منتشر گردد و بموجب آن حکم جاری شود بسیار
این امر مهم را اهتمام لازم است   و ثانی صفت کمالیهٔ عدل و عدالت
است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فواید شخصیهٔ خود و بدون ملاحظه
و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون
افراد بندگان خفی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرد در
جمهور نجستن خیر عموم را خیر خود دانستن خلاصه هیئت جمعیت را بمنزلهٔ شخص واحد شناختن
و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجتمعه انگاشتن و الم و تأثر جزئی جمیع
سبب تألم کل اجزاء هیئت بالبداهه تیقن نمودن است و ثالث صفت
کمالیه بصدق طویت و خلوص نیت تربیت جمهور پرداخته در تعلیم معارف
عمومیه و تدریس علوم نافعه و تشویق بترقیات عصریه و تحریص بر توسیع دوایر
صنایع و تجارت و ترغیب اتخاذ وسائل ثروت اهالی مملکت بذل جهد بلیغ
و سعی منیع نمودن است چه که عموم ناس از این امور مهمه که علت عزت هیئت
اجتماعیه را بر فوریت بیخبرند و نادیده اهالی از این کحل بینش معارف روشن و بصیر

[illegible]

گردد زیرا الیوم ناسی الظنون واوهام خود چنین تصور نموده اند که نفسی که موقن بالله
ومیلی بآیات ورسل وکتب وشرایع الهیه وسطر خشیة الله است باید معطل ومعوق بماند
وبطالت ایام بگذراند تا از نفوسی عند الله محبوب گردد که از دنیا ومافیها گذشته ودل
بعالم اخروی بسته اند واز خلق بعید شده بحق تقرب جسته اند چون این بیان مفصلاً
در این کتاب در موقع دیگر ذکر خواهد یافت لهذا در این مقام ترک اولی بارزی فی
صفات کمالیه خشیة الله ومحبة الله ومحبة عباده وحلم وسکون وصدق وسلوک
ورحم ومروت وجلادت وشجاعت وثبات واقدام وجهد وکوشش وکرم
وبخشش ووفا وصفا وحمیت وغیرت وهمت وبزرگواری وحقوق پروری وامثال
ذالک بوده وفاقد این اخلاق حسنه انسانیه ناقص است واگر حقایق اهمیت از
این صفات را بیان نمائیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود وثانی کلمه این شرایط
مقدسه حلیه حافظاً لدینه است واین معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه
منحصر در استنباط احکام ومراعات عبادات واجتناب از کبایر وصغایر واجرای
احکام شرعیه وبایں وسایط محافظه دین الله نمودن نبوده بلکه مقصد از
کل جهات محافظه نمودن ودر اعلاء کلمة الله وتکثیر جمعیت دینیه وترویج دین الهی
وغلبه واستعلایش بر سایر ادیان از اتحاد جمیع مسائل ووسائط سعی بلیغ مبذول

داشتن

داشتن است وفی الحقیقه اگر علمای اسلامیه دران امور چنانچه باید وشاید
اقدام مینمودند تا بحال جمیع ملل عالم در ظل کلمه وحدانیت داخل میشدند وشعله نور آیه
لیظهره علی الدین کله چون آفتاب در قطب امکان طالع وبر جمیع آفاق
لائح میگشت در قرن خامس عشر میلاد لوتر که اول یکی از اعضای اثنا عشر
هیئت مذهبیه کاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود وموخراً محدث مذهب
پروتستان گشت در بعضی مسائل که عدم تجویز ترویج رهابین وتعظیم وتکریم صور
حواریین ورؤسای سلف مسیحیین وعادات ورسوم مذهبیه زایده بر احکام
انجیل بایات مخالف نمود باوجود آنکه دران زمان اقتدار پاپ بدرجه بود
که کل ملوک اوروپ از سطوتش متزلزل ومضطرب وضبط وربط امور مهمه قطعه اوروپ
در یمین قوت وقدرتش موضوع ومرتبط ولاکن چون در این مسائل که جواز ترویج
رؤسای دینیه وعدم سجود وتعظیم بر تمثال وصور معلقه در کنائس وابطال عادات
رسمیه زائده بر نصوص انجیل لوطر محق ومحقق بود وبوسایل لازمه ترویج مشرب نمود
در ظرف این قرون اربعه وکسری اکثر اهالی امریک وچهار خمس قطعه المان
وانگلیس وبسیاری از اهالی نیچه خلاصه تقریباً دویست وپنجاه کرور از متابعان مذاهب سایره
نصارا در مذهب پروتستان داخل گشتند واینور رؤسای این مذهب بکمال

همت در ترویج و حال در سواحل شرقیه افریک بظاهر حریت و آزادی
سودان و زنگیان را وسیله نموده مکاتب و مدارس تأسیس کرده بتعلیم و تدریس
و تمدین طوائف متوحشه صرفهٔ افریک مشغولند و در باطن مقصد اصلی شان
آنکه بعضی طوائف اسلامیه زنگبان را داخل در مذهب پروتستان نمایند
هر طایفه در ارتفاع ملت خود مشغول و ما در خواب غفلت مدهوش ملاحظه نمایند
که این شخص با وجود آنکه معلوم نبود بچه هوائی پرواز میکند و بچه مقصدی متحرک
بهمت و غیرت رؤسای مذهبش چه قدر ترویج شد حال اگر ملت باهره حق که مظهر
تأییدات الهیه و مطلع توقیعات ربانیه است اگر بهمت تامه و غیرت کامله متوسلا
الی الله و منقطعا عما سواه تشبث بوسائل ترویج نمایند و بذل سعی و اقدام کنند
البته انوار حق مبین بر کل آفاق ساطع گردد و بعضی نفوس که بر حقایق امور اطلاعی ندارند
و نبض عالم در دستشان نه و ندانند که علت مزمنه بطلان را چه فاروق اعظم حتمی لازم
همچه گمان میکنند که ترویج بسیف منوط است و بحدیث انا نبی بالسیف استدلال
مینمایند و حال آنکه فی الحقیقه اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند مشهود گردد که در این عصر
سیف واسطه ترویج نه بلکه سبب وحشت و دهشت و اشمئزاز قلوب نفوس
گردد و در شریعت مبارکه عرا اهل کتاب را بقوه قاهره اجبار بر اقرار و ایمان جایز نه
دلالت

و آنکه دلالت و هدایت فریضه ذمت هر مؤمن موحد است) و حدیث
انا نبی بالسیف و کذالک حیث امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا
اله الا الله در حق مشرکین جاهلیه که از کثرت توحش و نادانی از درجه بشریت
ساقط بودند وارد چه که ایمانیکه بضرب سیف حاصل گردد بسیار بی
اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب بکفر و ضلال میشود چنانکه قبایل و طوایف
اطراف مدینه منوره بعد از عروج آفتاب اوج نبوت بمعارج مقعد
صدق عند ملیک مقتدر دوباره بدین جاهلیه برگشته مرتد شدند
و همچنین ملاحظه نمائید زمانیکه نفحات قدسیه روح الله خطهٔ فلسطین و جلیل
و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته و الحان جلیل
انجیل بسامع روحانیان در آمده در آن زمان کل قبایل و طوایف آسیا
و اوروپ و افریک و امریک و اوقیانوس که جزایر بحر محیط است
مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم الست بودند بقوه و هدایت
و الوهیت جز ملت موسویه نبوده بعد از بعثت انفاس طیبه طاهره
روح بخش آنحضرت در مدت سه سال حیات جاودانی بر اهالی آن دیار
مبذول داشت و بوحی آلهی اس اساس شریعت عیسویه که در آن معجول

بروح الساعة جمعیت معلوله بشریه بود تأسیس شد اگرچه در زمان آنحضرت
نفس قلیله مقبل الی الله گشتند بلکه فی الحقیقه نفوس معدودی عبارت از دوازده
نفر رجال حواریین و چند نساء بودند و یکی از حواریین که مسمّی بیهودای
اسخریوطی بود نیز مرتد شده یازده نفر باقی ماندند باری بعد از صعود آنحضرت
باین غربت این نفوس قلیله باخلاق حسنه روحانیه و روش و حرکات
مقدسه رحمانیه مبعوث شده بقوه الهیه و نفس مسیحائی بهدایت کل من
علی الارض قیام نمودند و در آن زمان کل ملل اصنامیه و ملت یهود بکمال
قوت و اهتمام بر اطفای سراج الهی که در زجاجه خطه اورشلیم مشتعل گشته بر
خواستند یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره
ولو کره الکافرون و هر یک از آن نفوس مبارکه را به بدترین عذابی
شهید نمودند بلکه جسم مطهر بعضی را با ساطور قصابی ریزه ریزه نموده در گلخنها
بسوختند بعضی اتباع و اشیاع این اشخاص مقدسه را بعد از شکنجه و عذاب
زنده زیر خاک دفن نمودند با وجود این عقوبات شدیده ابداً در تبلیغ
امر الله فتور ننموده بدون سل سیف و خراشیدن روی نفسی که در قطعه اروپ
و امریکت از ادیان سائره اثری باقی نماند و در آسیا و افریک و جزایر

بحر محیط

بحر محیط جمّ غفیری از اهالی الیوم در ظل انجیل داخلند حال باین ادله واضحه لائحه
ثابت و مبرهن گشت که ترویج دین الهی بکمالات انسانیه و اخلاق حسنه و شیم
مرضیه و روش و حرکت روحانیه است اگر نفسی بصرف اقبال الی الله بنا مر
مقبول درگاه احدیت بوده چه که این نفس از اغراض شخصیه و طمع منافع ذاتیه
مبرا و مصون حمایت حق التجا نموده بصفت امانت و صدق و بردباری
و حقوق پروری و همت و وفا و دیانت و تقی بین خلق ظاهر گردد و مقصود
اصلی از انزال شرایع مقدسه سماویه که سعادت اخروی و تمدن دنیوی
و تهذیب اخلاق باشد حاصل گردد و الا الضرب بالسیف بظاهر مقبل و در باطن مغل
و مدبر گردند در این مقام حکایتی که سبب عبرت کل گردد ذکر نمائیم در تواریخ
عربیه مذکور که قبل از بعثت نبوی علیه السلام نعمان بن منذر لخمی که یکی از ملوک
عرب جاهلیه که مقر سریر سلطنتش مدینه حیره بود روزی از کثرت تجرع اقداح مدام
عقلش زائل و شعورش باطل گشت در عالم سکر و بیهوشی بقتل خالد بن مضلل و عمرو بن مسعود
کلده دو ندیم و انیس در محفل انس یار و جلیس بودند فرمان داد و چون از عالم مستی
و سکر بهوش آمد به پرسش حال دو ندیم پرداخت تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت
محزون و دل خون شد از حب شدید و تعلق خاطر عظیم که بآن دو ندیم داشت

بر مقابر ایشان دو بناء عالی مسمی بغریان ساخته و بیادگار آن ندیم یوم بوس
و یوم نعیم در هر سال قرار داد و در اول دو روز علیحده بحشمت تمام آمده مابین
غریان نشسته در یوم بوس نظرش بر هر که افتادی بجان امان نیافتی و در یوم
نعیم هر وارد و وافدی را مظهر احسان و عنایت بی‌نهایت ساختی و این
قاعده و قانون مستمر و همیشه مستحکم بود تا آنکه روزی پادشاه اسبی محمود نام
سوار و بقصد شکار عزم صحرا نمود ناگاه از دور گوری بنظرش درآمد در عقب آن
گور پادشاه اسب برانگیخت و تاخت تا از خیل و حشم خود دور رو وقت بیگاه شده
مایوس گشت ناگاه سواد خیمه در بادیه پیدا شد عنان بدان جانب معطوف
داشت تا بدر خیمه رسید فرمود مهمان میطلبید خداوند خیمه حنظله ابن ابی عفراء
طائی گفت بلی و استقبال نموده نعمان را فرود آورده با زوجه خود گفت
در ناصیه این شخص آثار بزرگی ظاهر و هویدا است ضیافتی کن و در مهمان نوازی همتی و
غیرتی نمای زن گفت گوسفندی داریم ذبح نما و من بجهة احتیاط چنین
روزی قدری آرد ذخیره نموده ام پس حنظله گوسفند را دو شیده قدحی شیر نزد
نعمان[2] از محبت و لطف حنظله بکمال خوشنودی و سر در بسر برد و چون فجر طالع
شد نعمان عزم عزیمت فرمود بحنظله خطاب نمود که تو در ضیافت و مهمان نوازی

[2] [illegible] نعمان

منتهی

منتهای جوانمردی را آشکار نمودی من نعمان بن منذرم و قدوم تورا بکمال اشتیاق
منتظرم (مدتی گذشت تا آنکه قحط و غلای عظیمی در دیار طی روی نموده حنظله با حتیاج
شدید مبتلا شد بدین سبب بحضور پادشاه شتافت از غرایب اتفاقات یوم
بوس در پیشگاه حضور نعمان حاضر گشته پادشاه بغایت آزرده خاطر شده آغاز
عتاب نمود که چرا چنین روزی بحضور رفیق خود شتافتی که روز بوس یعنی نحس است
اگر امروز نظرم بر یگانه فرزندم قابوس افتد بجان امان نیابد اکنون حاجتی که داری
بخواه حنظله گفت از یوم بوس بیخبر بودم و نعمت دنیا بجهت حیات و بقاست
و چون مرا درین ساعت چشیدن کاس هلاک مقرر از خزاین ارض چه فایده متصور
نعمان گفت ازین امر چاره نیست پس حنظله بر زبان راند مرا چندان امان
ده که نزد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا نمایم و در سال آینده یوم
بوس حاضر گردم نعمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را
بقتل رساند حنظله متحیرانه بهر طرف نگریست تا آنکه نظرش بر شریک ابن عمرو بن قیس
شیبانی که یکی از خدام نعمان بود افتاد و این ابیات را بخواند یا شریکا یابن عمرو
هل من الموت محاله یا اخا کل مصاب یا اخا من لا اخا له یا اخا النعمان فک الیوم
یوم عن شیخ کفاله ابن شیبان کریم انعم الرحمن باله شریک گفت ای برادر

بحال جوانمردی نعمان نمود بیچاره متحیر ماند پس شخصی که موسوم بقراد بن اجدع
کلبی بود برخاست و کفالت نمود مشروط باینکه اگر یوم بوس سنه آتیه حنظله
را تسلیم ننماید هر حکم که پادشاه اراده فرماید در حق او جاری کند پس نعمان پانصد شتر
به حنظله احسان نموده روانه ساخت و در سنه بعد روز بوس چون صبح صادق از افق
شرق سر برآورد نعمان با حشمت بی پایان بر عادت مالوفه توجه بمحل عزبان
نمود و قراد را همراهی آورده تا معرض سخط پادشاهی کرده ارکان دولت بشفاعت
زبان گشودند و تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله عودت نماید و پادشاه را
مقصد چنان بود که از جهت پاس محبت حنظله را قتل ضامن از هلاک نجات دهد
باری چون قریب بغروب شد قراد را برهنه ساخته تا گردن زنند ناگاه
از دور سواری پدید شد که بسرعت تمام میتاخت نعمان بسیاف گفت منتظر
چه هستی وزرا گفتند شاید این سوار حنظله باشد چون نزدیک شد حنظله طائی بود نعمان
را آمدن او موافق نیفتاد گفت ای جاهل احمق با وجود آنکه از پنجه مرگ گریختی بار دیگر
چرا در آویختی حنظله گفت وفای بعهد زهر هلاهل هلاکت را در مذاق من شکر
و گوارا نمود نعمان سؤال نمود باعث بر این حق گذاری و وفا پروری در مراعات
عهد و پیمان چه امری بود حنظله گفت اقرارم بوحدانیت الهیه و ایمانم بمکتب ترسا

ادیان

سماویه نعمان گفت بچه دین متدینی جواب داد که بنفس مسیحائی زنده و در صراط
مستقیم روح الله پوئیده ام نعمان گفت نفحات قدسیه روح الله را بر مشام
من عرضه کن حنظله ید بیضای هدایت را از جیب محبت الله برآورد انوار
انجیل بر بصر و بصیرت حاضرین اشراق نمود و چون حنظله چند آیات الهیه
از انجیل با الحان جلیل تلاوت نمود نعمان و جمیع وزرایش از بت و بت
پرستی بیزار و در دین الهی ثابت و راسخ گشته بر زبان راندند که صد هزار
افسوس که تا بحال از این رحمت بی پایان غافل و محجوب و از این غمام
فضل رحمن مایوس و محروم بودیم و فوراً غریان را خراب نموده از ظلم و اعتساف نادم
و اساس عدل و انصاف را استوار نمودند حال ملاحظه نمائید که شخصی
از اهل بادیه بحسب ظاهر گمنام و بی مقام چون بصفتی از صفات مخلصین ظاهر شد
چنین پادشاه غیور را با جمی غفیری از ظلمت شام ضلالت نجات داده بصبح
هدایت دلالت نمود و از بادیه هلاکت بت پرستی خلاصی نموده بساحل
بحر وحدانیت الهیه وارد کرد و سبب ابطال چنین عادتی که فی الحقیقه
رافت جمعیت بشریت و مخرب بنیان مدنیت است گردید تفکر و
تعمق لازم و تعقل و تدبر واجب است خلاصه قلب در منتهی درجه احتراق

و تأسف که از هیچ وجه توجه عموم را متوجه آنچه الیوم لایق و سزاوار است
نمی بینند شمس حقیقت بر کل آفاق مشرق و ما در ظلمات هوای خود گرفتار
و بحر اعظم از کل جهات متموج و ما از تشنگی سوخته و افسرده و ناتوان موائد آلهیه
از سمای احدیت نازل و ما در مفازه قحط سرگشته و حیران (من بیان
کفت وکریه می‌تنم) و از جمله اسباب کلیه که سبب اجتناب ادیان سائره
بتدین بدین آلهی گشته تعصب و حمیت جاهلیه است مثلاً ملاحظه فرمائید
که خطاب الهی بجمال نورانی و فلک رحمانی سرور اهل عالم وجادلهم بالتی
هی احسن دارد و بمدارا و ملایمت مأمور چنانچه (آن شجره مبارکه لاشرقیه
و لاغربیه نبوت ظل الطاف بی‌نهایت را بر عموم اهل عالم افکنده و بملاطفت
کبری و خلق عظیم رفتار و حرکت میفرمودند و همچنین حضرت موسی و حضرت
هارون علیهم السلام در خطاب و عتاب بفرعون ذی الاوتاد بامر قولا له قولاً
لیناً مأمور با وجود ما وجود شهرت سیر خبریه انبیا و اولیای آلهی که از حقیقه
در جمیع مراتب مثبت بشریه را تا قیام الساعه اسوه حسنه است مع ذلک
بعضی از این تلطفات و تعطفات فوق العاده غافل و محجوب و از حقایق
کتب مقدسه الهیه محروم و مهجور گشته از اهل سائر ادیان بکمال اجتناب

و احتراز

و احتراز از اجری و ابداً اتقارفات عادیه را نیز جایز نمیدانند با وجود عدم
جواز الفت و معاشرت چگونه میتوان نفسی را هدایت نمود از ظلام
فانی لایصبح نورانی الانور فرمود و از اسفل جهل و ضلال بصعود اعلی اعلی
افق علم و هدی تشویق و تحریص نمود حال بعین انصاف ملاحظه نمائید که
اگر حنظله با نعمان آب شکر با کمال محبت و صداقت و مهربانی و مهمان
پروری حرکت بنگردان پادشاه و جم غفیر از مشرکین را بوحدانیت الهی
چگونه مقر و معترف مینگرداند اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشمئزاز
از قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا و ملایمت سبب اقبال
نفوس و توجه قلوب شود) اگر شخصی از مؤمنین موحدین در حین ملاقات
با نفسی از ملل اجنبیه اظهار احتراز نماید و کلمه موحشه عدم تجویز معاشرت
و فقدان طهارت را بر زبان راند آن شخص اجنبی از این کلمه چنان
محزون و مکدر گردد که اگر شق القمر ببیند اقبال بحق ننماید و ثمره اجتناب
این باشد که اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله بود از آن پشیمان
گشته بکلی از شاطی بحر ایمان ببادیه غفلت و بطلان فرار نماید و چون
بممالک و وطن خود رسد در جمیع روزنامه‌ها درج نماید که فلان ملل در

شرایط انسانیت به منتهادرجه قصور نمودند اگر قدری تفکر در آیات بینات قرآنیه
و روایات مأثوره از نجوم سماء احدیت نمائیم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی
بصفات ایمانیه متصف و باخلاق روحانیه متخلق باشد مظهر رحمت منبسطه الهیه
است برای کل ممکنات و مشرق الطاف رحمانیه است بجهة کل موجودات
چه که صفات مقدسه اهل ایمان عدل و انصاف و بردباری و مرحمت و مکرمت
و حقوق پروری و صداقت و امانت و وفاداری و محبت و ملاطفت
و غیرت و حمیت انسانیت است پس اگر نفسی فی الحقیقه پاک و مقدس باشد
متشبث بوسائلی شود که جلب قلوب کل ملل عالم نماید و بصفات حق جمیع عالم
را بصراط مستقیم کشاند و از کوثر حیات ابدیه چشاند) حال ما از جمیع امور خیریه چشم پوشیده
سعادت ابدیه جمهور را فدای منافع موقته خود نمائیم و تعصب و حمیت جاهلیه را
وسیله عزت و اعتبار خویشتن شمریم باین قناعت ننموده بتکفیر و تدمیر یکدیگر پردازیم
و چون خواهیم که باظهار معرفت و دانائی و زهد و ورع و تقوی الهی نمائیم بطعن و سب
این و آن پردازیم که عقیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص عبادت زید قلیل
است و دیانت عمرو ضعیف افکار فلان مشابه اطوار فرنگ و اسرار فلان متوجه
نام و ننگ صف جماعت دوش بدوش نبود و اقتدای شخص دیگر جایز نباشد

نه در این

نه در این ما شخص توانگری بجد اتفاق یافته نشتافت و خیرات و مبراتی
در پیشگاه مسند پیغمبری حاضر گشت چنان شریعت خراب شد و اساس دیانت
تار و مار بساط ایمان منطوی و اعلام ایقان مختفی گشت عالم بضلالت افتاد و
در ورطه ظلم فتور و رخاوت حاصل شد روزها و ماهها سر آمد و عقاید و ضایع
در دست مالک مال گذشته باقی ماند در این شهرها و حکومت مختلفه مرتب
بود و حال روز بروز قلت یافته بیت و بیخ حکومت یادگار ماند روزی دو بیت
احکام متضاده و فتاوای متباینه از یک مصدر ظاهر و حال تجاوز از پنجاه می نماید
جمع غفیری از عباد الله بجهة محاکمه سرگردان و حال در مأمن از جهت تشریح دوران
یکروز مدعی مغلوب و مدعی علیه غالب و روز دیگر مدعی غالب و مدعی علیه مغلوب
حال این مسلک مستقیم نیز متروک شد این چه دیانت کفریه است و این چه ضلالت
شرکیه و اولیاء ادعیاء و ادنیا و اصفیا ای برادران آن هوشیش زمان زمان آخر است
در روز قیامت نزدیک باری باینگونه کلمات تخدیش اذهان بیچارگان اهالی
و تشویش قلوب درماندگان سالکین میشود که از حقایق امور و اساس این احوال
خبر ندارند و شنیده اند که صد هزار اغراض نفسانیه در تحت نقاب اقوال نفسیه
بعضی مستور لهذا گمان میکند که قاتل را غیرت دینیه و خشیه له بران داشته و حال

آنکه فاش چون در آبادی عموم خرابی خصوصی خود را می‌بیند فریاد کند و در بینائی دیگران
کوری خود را مشاهده نماید ناله و فغان آغاز کند لاکن دیده بصیرت لازم که ادراک
کند اگر این قلوب مطهر خشیة الله بود البته رایحه طیبه‌اش چون مشک جان عالم را
معطر می‌نمود و هیچ امری در عالم به مجرد قول تصدیق نشود؛ ورنه این جعل و فل
افروختند بانک یاران سفید آموختند؛ بانک هدهد گر بیاموزد قطا
راز هدهد کو و پیغام سبا؛ و علمای ربانی که از کتاب وحی الهی استنباط
معانی و معارف و حکم نامتناهی نموده اند و قلب منیرشان مهبط الهام
غیبی ربانیست البته تفوق ملت بیضای حق را بر جمیع ملل و در کل مراتب
بکمال جد و جهد طالب و در نشئت وسائل مابه الترقی به منتهای همت ساعی و
مجاهد و اگر نفسی ازین مقاصد خیریه غافل البته مقبول درگاه احدیت نبوده
بلکه در کمال نقص همت تا به ظاهر و در منتهای قهر بکلمه غنا ناطق گر ضرری
مترات و تیر خشم گوشت پاره‌اش دان که او را نیست چشم از مقلد تا
محقق فرقهاست کین چو داود است و آن دیگر صداست علم و دانش
و پاکی و زهد و ورع و آزادگی بهیئت و لباس نبوده و نیست در زمان ما حسب
کلمه مبارکه از شخص بزرگواری استماع نمودم که تابحال شب‌نیی آن کلمه از

کلامم از

کلامم نرفته و آن این است؛ نه هر عمامه دلیل زهد و علم است و نه هر کلاهی
علت جهل و فسق ای بسا کلاه که علم علم برافراخت و ای بسا عمامه که حکم شرع
برانداخت و کلمهٔ ثالث ازین کلمات مقدسه کلمهٔ مخالفًا لهواه دارد چه قدر
این عبارت شامل معانی جلیله است از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنع است
اُس اساس اخلاق ممدوحه انسانیت است و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم
و بنیان اعظم اخلاق روحانیه نورانیه بنی آدم است معدل کل اخلاق
و سبب اعتدال حقیقی تمام شیم مرضیه انسانیت چه که هوای نفس آتشی است
که صد هزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان
این نار مشتعله را مخمود ننموده و چه بسیار واقع که نفسی بجمیع صفات حسنه انسانیه
آراسته و بزیور عرفان پیراسته لاکن اتباع هوی شیم مرضیه‌اش را
از حد اعتدال خارج نموده در حیز افراط انداخت نیت خالصه را به نیت
فاسده تبدیل نمود؛ و همچنین اخلاق در مواضع لائقه ظاهر نگشت بلکه بقوت
هوی و هوس از مسلک مستقیم نافع منحرف بمنهج غیر صحیح مضر منحول گشت اخلاق
حسنه عند الله و عند مقربین درگاهش و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح در جمیع
امور لاکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد

و اگر حقایق این امور کما هو حقه بیان گردد کار بتطویل انجامد و موضوع و محمول از میان
برود باری در این بحر هائل جمیع طوائف اروپ با این همه تمدن چون ماهیان غریق
و مستغرق و از این جهة کل قضایای تمدنیه شان ساقط النتیجه است بعضی از ارباب نظر
تعجب نمایند و استیحاش فرمایند چونکه مقصد اصلی و مطلب کلی از ربط ضوابط
اعظم و وضع اصول و اساس اقوم جمیع شئون تمدن سعادت بشریه است
و سعادت بشریه در تقرب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلی و ادنای افراد جمهور
عمومیه است و وسائل عظیمه این دو مقصد اخلاق حسنه انسانیت است و تمدن
صوری بی تمدن اخلاق حکم اضغاث احلام داشته و صفای ظاهر بی کمال باطن
کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء انگاشته گردد زیرا نتیجه که رضایت باری و راحت
و آسایش عمومیت است از تمدن ظاهر صوری تمامه حاصل نشود و اهالی اروپ در درجات
عالیه تمدن اخلاق ترقی ننموده اند چنانچه از افکار و اطوار عمومیه ملل اروپ واضح
و آشکار است مثلا ملاحظه نمائید که الیوم اعظم آمال دول و ملل اروپ در تقلیب
و اضمحلال یکدیگر است و در کمال کره باطن باظهار منتهی درجه الفت و محبت و یگانگی
مشغول و قضیه مشهوره پادشاه آشتی و آسایش پرور در تدارکات مهمات
حربیه وارد و بازوی قوه عسکریه بیشتر از ملوک جنگ آور بذل جهد بلیغ مینماید چه

که

که صلح و آشتی بدون قوه شدیده متیسر نگردد در ظاهر بهانه نموده لیلاً نهاراً جمعاً
با عظم جد و جهد در تدارکات حربیه میکوشند و اهالی مسکین آنچه بعرق جبین بدست آورده
اکثرش را باید انفاق این راه کنند و چه قدر آلاف از نفوس که صنایع
نافعه را ترک نموده شب و روز بکمال همت در ایجاد آلات مضره جدیده
که بیشتر از پیشتر سبب سفک دماء ابناء جنس است مشغولند و هر روز آلات
حربیه جدیده احداث و ایجاد میکنند و دول مجبور از این گردند که آلات حربیه
قدیم را ترک نموده در تدارک آلات جدیده کوشند چه که آلات حربیه قدیم
با آلات حربیه جدیده مقاومت ننماید چنانچه در این ایام که سنه هزار و دویست
و نود و دو هجریست در ممالک المان صنعت تفنگ جدیدی و در ممالک
نمچه ایجاد توپ نحاسی تازه نموده اند که از تفنگ هنری مارتین و توپ کروپ
آتش بارتر و در هدم بنیان انسانی شدیدتر و سریع التأثیرتر است و این مصارف
باهظه را باید که رعایای فلک زده تحمل نمایند حال انصاف دهید که این
تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی
و وسیله اجتلاب مرضات الهی است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدمر
ارکان آسایش و سعادت است در سنه ۱۸۷۵ هزار و هشتصد و هفتاد و پنج میلادی

که محاربه بین آلمان و فرانسا واقع شد از قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان جنگ و
مدافعه مأیوس و مقهور کشته شد چه بسیار بنیان خاندانها که از اساس منهدم
شد و چه بسیار مدن در شام در منتهای معموریت بود و بامداد عالیها سافلها
گشت چه قدر از اولاد صغار که یتیم و بی پرستار ماندند و چه قدر پدران و مادران
سالخورده ثمره زندگانیشان جوانان نورسیده را در خاک و خون غلطان
دیدند و چه قدر نساء که بی حال و دستگیر ماندند و همچنین کیفیات احراق کتاب
خانها و بعض ابنیهٔ جسیمهٔ فرانسا و آتش زدن دار الشفای عسکریه با جمیع عساکر
مجروحه مریضه و وقایع مؤلمه و حرکات موحشه طائفه کومون و حدوث اشد اختلاف
و تحزّب جمعیات متضاده متقاتله در پاریس و منازعه و عداوت مابین رؤسای
دینیّه کاتولیک و حکومت آلمان و ظهور فتنها و فسادها و تدمیر بلاد و اوطان و خونریزی
میان حزبین جمهوریّه و دول کارلوس در اسپانیا خلاصه از اینگونه
وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق طوائف اروپ مینماید بسیار
و این عبد چون تنکیت جهتی را مقصود نداشته لهذا این چند کلمه اختصار نمود
حال واضح است که شخص عاقل بصیر و عارف خبیر تصدیق اینگونه امور وحشیه
در مابین شان جاریست چگونه سزاوار است که ادعای تمدن حقیقی کامل تام

نمایند علی الخصوص که نتیجهٔ این امور مأمول نه الا تغلب و تسلط موقّت
حالی و چون این نتیجه باقی و پایدار نه لهذا نزد اولی الالباب تقید و اهتمام
را سزاوار نیست در قرون سالفه مراراً و کراراً حکومت آلمان
غالب بر فرانسا گشت و همچنین سلطنت فرانسا دفعات عدیده بر اقلیم
آلمان حکمرانی نمود حال جایز که ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان پروردگار
فدای این نتایج و منافع موقته صوریّه گردد لا والله بلکه اطفال بی ادراک
مضرت اینگونه امور نمایند ولکن متابعت هوی صد هزار حجاب
از دل بر دیده افکند و بصر و بصیرت هر دو نابینا گردد چون غرض
آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد بلی تمدّن حقیقی
وقتی در قطب عالم علم افراز و که چند ملوک بزرگوار بلند همّت آفتاب درخشنده
عالم غیرت و حمیّت بجهة خیریت و سعادت عموم بشر بعزمی ثابت و رأیی
راسخ قدم پیش نهاده مسئلهٔ صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و بجمیع
وسائط تشبث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهدهٔ قویه و میثاق
و شروط محکمه ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده باتفاق عموم هیئت بشریه
مؤکد فرمایند این امر اتم اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است

کل گلستان ارض مقدس شمرده جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد
اعظم باشند و در این معاهده عمومیه تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح
روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولیه و روابط
و ضوابط مابین هیئت حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد و کذلک قوه حربیه
هر حکومتی بحدی معلوم مخصص شود چه اگر تدارکات محاربه و قوای عسکریه دولتی
از دیاد یابد سبب توهم دول سائره گردد، باری اصل مبنای این عهد قویم
را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی را فسخ نماید کل دول
عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیئت بشریه بکمال قوت بر تدمیر آن حکومت
برخیزد اگر جسم مریض عالم باین داروی اعظم موفق گردد البته اعتدال کلی کسب نموده
بشفای باقی دائمی فائز گردد ملاحظه فرمائید که اگر چنین نعمتی میسر شود هیچ سلطنت
و حکومتی محتاج تهیه و تدارکات مهمات جنگ و حرب نباشد و مضطر باصطناع
الات حربیه جدیده بجهت مقهوریت نوع انسان نگردد بلکه بعسکر قلیلی که سبب امنیت
مملکت و تأدیب اهل فساد و شقاوت و منع فتن داخلیه است محتاج و بس از این
جهت، اولاً بندگان الهی عموم اهالی از تحمل ثقال مصارف باهظه حربیه
دول راحت و مستریح شوند، ثانیاً نفوس کثیره اوقات خود را دائماً در اصطناع

شرطی از [3]

آلات مضره

الات مضره که شواهد درندگی و خونخواری و منافی موهبت کلیه عالم انسانیت
صرف ننمایند بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات و زندگانی جهانیانست کوشند
سبب فلاح و نجاح نوع بشر گردند و عموم دول عالم بکمال عزت بر سریر تاجداری
مستقر و کافه قبایل و امم در مهد آسایش و راحت آرمیده و مستریح شوند و بعضی
اشخاص که از همت کلیه عالم انسان بیخبرند این امر را بسیار مشکل بلکه محال و ممتنع
شمرند نه چنانست بلکه از فضل پروردگار و عنایات مقربین درگاه آفریدگار
و همت بی همتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء فرائد زمانه هیچ امری در وجود
ممتنع و محال نبوده و نیست، همت همت غیرت غیرت لازم است چه
بسیار امور که در ازمنه سابقه از مقوله ممتنعات شمرده میشد که ابداً عقول تصور
وقوع آنرا نمینمود حال ملاحظه مینمائیم که بسیار سهل و آسان گشته و این امر اعظم
اقوم که فی الحقیقه آفتاب انور جهان مدنیت و سبب فوز و فلاح و راحت
و نجاح کل است از چه جهت ممتنع و محال فرض شود و لابد بر اینست که عاقبت
شاهد این سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد چه که آلات و ادوات حربیه بدرجه
منوال بدرجه رسد که حرب بدرجه مالایطاق هیئت بشریه واصل گردد و از این
تفاصیل مشروحه گذشته بر این است که شرف و بزرگواری انسان بخونخواری

و شترچنگی و تدبیر مداین و ممالک اجنبی و تدبیر دا هلاک خویش و اهالی نبوده
بلکه سبب بلند اختری و جوان بختی صیت عدالت پروری و دلجوئی
عموم رعایا از اعالی و ادانی و تعمیر ممالک و مدن و قراء و حوالی اولوا
و ترفیه و ترویج بندگان الهی و وضع این اساس اصول ترقی و توسیع
حال جمهور و تزئید ثروت و غنای عمومیت ملاحظه فرمایند که در امکان
چه بسیار ملوک جهانگیر بر سریر کشورستانی مستقر گشتند از آن جمله هلاکو خان
و امیر تیمور گورکان که فی الحقیقه قطعه عظیمه آسیا را در قبضه تصرف آورده‌اند
و اسکندر رومی و ناپلیون اول که دست تطاول را بر سه قطعه از قطعات
خمسه عالم گشودند آیا چه ثمره از این فتوحات جسیمه مترتب شد مملکتی معمور گشت
و یا خود سعادتی منظور آمد سبب استقرار سلطنت شد و یا باعث انقراض
حکومت از آن خاندان گردید هلاکو و چنگیز خان انگیز از جهانگیریش ثمره
مشهود نشد جز آنکه قطعه آسیا از نائره حروبات شدیده چون تل
خاکستر گشت و امیر تیمور از کشورستانی بغیر از تشتت جمعیت عالم و تخریب
بنیان بنی آدم نتیجه حاصل نکرد و اسکندر رومی از فتوحات عظیمه اش
جز سقوط پسرش از سریر تاجداری و تغلب فیلقوس و بطلمیوس بر کل ممالکش

فائده

فائده مشاهده نشد و ناپلیون اول از ظفر بر ملوک اروپ الا تخریب ممالک
معموره و تدمیر نفوس عامه و استیلاء تزلزل و اضطراب شدید در قطعه اروپ
و اسیری نفس خود در انجام ایام فوائدی نیافت این آثار ملوک جهانگیر
ولکن قدری در فضائل و خصائل حمیده و عظمت و بزرگواری شهریار عادل
انوشیروان با دل تأمل نمائید که آن سرور داد پرور در زمانی بر سریر جهانبانی
مستقر شد که بنیان قوی الارکان سلطنت ایران از هر جهت خلل و فتوری طاری
شده بود بعقل خداداد تأسیس عدل و داد نموده بنیان ظلم و بیدادی را قلع
و قمع و جمعیت پریشان ایران را در ظل جناح سلطنتش جمع فرمود در مدتی قلیله
ممالک پژمرده ویران ایران به پرتو حیات بخش توجهاتش زنده و برازنده زین
ممالک معموره مسکونه گشت قوای مختله حکومت را از اعاده و مزاد و صیت
عدل و انصافش آفاق اقالیم سبعه را احاطه نمود جمهور را از حضیض ذلت
و فلاکت باوج عزت و سعادت صعود نمودند با وجود آنکه از ملت مجوس بود
صدر آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوت بکلام مبارک انی ولدت فی زمن الملک
العادل ناطق گشتند و اظهار مسرت از ولادت در زمان حکومت او فرمودند
حال آن بزرگوار آیا بسیر مرضیه اش بمقام بلند اعلی فائز گشت یا خود بجهان

کبری و خون‌ریزی ملاحظه فرمایند که در قطب بدایع بجه شانی مشغول بتباهی
گشت که آوازه بزرگوارش در جهان فانی جاوید و باقی ماند و بحیات ابدیه
موفق گردید و اگر به بیان زندگی دائمی بزرگواران بپردازیم کار این مختصر
بطول انجامید و چون واضح و مبرهن نیست که از قرائت این کتاب تأثیر فوائد
کلیه در افکار عمومی اهالی ایران حاصل گردد لهذا اختصار نمائیم و بعضی نکات
را که قریب عقول ناس است ذکر کنیم ولاکن اگر از این مختصر نتایج حسنه مشهود
گردد انشاء الله تعالی من بعد باین اساس حکم الهیه در عوالم ملکیه بر دو نحوه بعضی
کتب مفیده مفصله تحریر گردد باری در عالم وجود سطوت قاهره جنود عدل
را قوای اعظم عالم مقابلی نکند و بنیان مرصوص حصون حصینه مقاومت ننماید
چه که فتوحات این سیف قاطع را کل بر ابا طوعاً و رضاءً مغلوب گردند
و ویرانهای عالم از هجوم این جنود باعلی درجه معموریت و آبادی سرافراز شود
دو رایت اعظم است که بر افسر هر جهانبانی سایه افکند و بمثابه نیر اعظم انوار ساطعه
حکومتش بکمال سهولت در ارکان عالم نفوذ کند رایت اولیه عقل و رایت ثانیه
عدل این دو قوه عظیمه را جبال آهنین مقاومت نتواند و سد اسکندر را
ثبات نماند و این واضح لائح و بدیهی است که حیات این عالم فانی

بچون

چون نسائم صبحگاهی بی ثبات و در مرور در این صورت خوشا بزرگوارانیکه
در سبیل رضایت باری صیت ممدوحه و ذکر خیری بیادگار گذارند چه آهنگ
رقص کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک بلی جهان
گشائی و کشورستانی ممدوح بلکه در بعضی اوقات جنگ بنیان اعظم
صلح است و تدمیر سبب تعمیر مثلاً شهریار بزرگواری اگر در مقابل جنود
یاغی طاغی صف جنگ بیاراید و یا آنکه بجهت جمع شمل هیئت و جمعیت متشتته
پراکنده سمند همت را در میدان جلادت و شجاعت برانگیزد خلاصه
محاربه اش مبنی بر نوایای صالحه باشد فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم
جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است الیوم شایسته ملوک مقتدر
تأسیس صلح عمومیست زیرا که فی الحقیقه آزادی جهانیان است کلمه رابعه
آن روزیست ماهر الهدایت مطیعاً لامر مولاه است این تعلیم و در بین در امر اعظم
منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزتش در متابعت
او امر و نواهی خداوند یکتای نورانیت امکان بدیانات است و در رتبه
و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدسه الهیه فی الجمله ملاحظه
شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهراً و باطناً اعظم اساس متین صلح و اکبر

و اگر بنیان قویم رزین که محیط بر آفرینش و کافل کمالات معنویه و صوریه
و ضابط سعادت و مدنیت هیئت عمومیه بشریه است دیانت است
اگرچه بعضی سبک مغزان که تعمق و تدبر در اساس ادیان الهیه ننموده
اند و روش بعضی مدعیان کاذبه تدین را میزان قرار داده کل ادیان را قیاس
نمایند از این جهت ادیان را مانع ترقی عموم انگاشته اند بلکه مورث تنازع
و جدال و سبب بغض و عداوت کلیه بین اقوام بشریه شمرده اند و اینقدر
ملاحظه ننموده اند که اساس ادیان الهی را از اعمال مدعیان دیانت
ادراک نتوان نمود چه که امر خیریکه در ابداع شبهه آن متصور نه قابل سوء
استعمال است مثلاً اگر سراج نورافشی در دست جهلای صبیان و نساء نابالغ
افتد خانه بنفروزد و ظلمت مستولیه زایل نگردد بلکه خانه و خود را هر دو بسوزاند
در این صورت میتوان گفت سراج مذموم است لا والله سراج هادی
سبیل و نور دهنده شخص بصیر است لکن ضریر را آفتی است عظیم از جمله
منکران دیانت شخصی بوده ولتیر نام از اهل فرانسه و کتب عدیده در رد
ادیان تصنیف نموده که مضامینش سزاوار بلعبه صبیان بی خرد است
این شخص حرکات و سکنات پاپ را که رئیس مذهب کاتولیک است

دهن

و فساد رؤسای روحانیه ملت مسیحیه را میزان قرار داده بر
روح الله زبان اعتراض گشوده و بعقل سقیم ملتفت معانی حقیقیه کتب
مقدسه الهیه نگشته بر بعضی مضامین کتب منزله سماویه محذورات و مشکلات
بیان کرده و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید
الظالمین الا خساراً . خوش بیان کرده آن حکیم غزنوی بهر محجوبان مثال
معنوی که ز قرآن گر نبیند غیر قال این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور یضل به کثیراً و یهدی به
کثیراً و ما یضل به الا الفاسقین این معلوم و واضح است که اعظم وسائط
فوز و فلاح عباد و اکبر وسائل تمدن و نجاح من فی البلاد محبت و الفت و اتحاد
و اتفاق متصور و میسر نگردد در عالم امکان سائل الفت و اتحاد دیانت حقیقیه
الهیه است لو انفقت ما فی الارض جمیعاً ما الفت بین قلوبهم و لکن
الله الف بین قلوبهم چنانچه در بعثت انبیاء الهی قوه اتحاد حقیقی باطنی و ظاهری
قبایل و طوایف متضاده متقاتله را در ظل کلمه واحده جمع نموده صد هزار ایل
حکم جان واحد یافته و هزاران نفوس بهیئت شخص یگانه مجسم گشته از
سوجها اعداد شان در حد و آورده باشند باد شان . چونکه حق رش

[illegible]

علیهم نوره (متفرق هرگز نگردد نور او) جان گرگان و سگان از هم جداست
متحد جانهای شیران خداست تفاصیل واقعه در زمان بعثت انبیای سلف علیهم
واطوار و احوال و آثارشان کماهو حقه در تواریخ معتبره مفصلاً مذکور نه بلکه در آیات
قرآنیه و احادیث و تورات مجملاً ذکر شده لاکن چون از زمان حضرت موسی
تا بحال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث صحیحه و تورات و تواریخ معتبره مندرج
لهذا مختصراً بیان میشود تا براهین متقنه نزد کل معلوم و واضح گردد که در عالم وجود
آیا دیانت اس اصول اصلیه انسانیت و مدنیت است و یا خود چنانچه دیگر نادانان
او گمان برده اند مخرب بنیان ترقی و رحمت و آسایش جمعیت بشریه است از این
جهت که مجال انکار بجهة طایفه از طوایف عالم باقی نماند بقسمی بیان میشود که مطابق
تواریخ صحیحه عموم ملل و مصداق کل اهل عالم است) در زمانیکه بنی اسرائیل در مملکت
مصر از توالد و تناسل تکثر نموده در جمیع ممالک مصر منتشر گشتند پادشاهان قبطیان فراعنه
مصر بر اعزاز و قوت قوم خود قبطی و اذلال و حقارت سبطی که غریب میشمردند خواستند
و مدت مدیدی بنی اسرائیل مختلف و متفرق شده در تحت ایادی ظلم و جور قبطیان
اسیر و در اعین کل ناس ذلیل و حقیر بودند بقسمیکه حقیرترین قبطی اذیت و جفا بر عزیزترین
سبطی مینمود تا آنکه اسارت و ذلت و مظلومیت بدرجه نهایت رسید شب و روز در دست بی ارحم

نه ازجان

نه از جان در امان و نه اطفال و عیالشان را از بیدادی عوانان فرعون
ملجاء و پناهی نمایان طعامشان از فرط مصائب و آلام قطعات دل و جگر
و شرابشان سرشک شابه چون بنی اسرائیل در این حال پر ملال ناگه جمال
موسوی اشعه نار احدیه را از شطر وادی ایمن بقعه مبارکه مشاهده فرمودند و ندای
جانفزای الهی را از نار موقده ربانیه در شجره لا شرقیه و لا غربیه استماع
نمودند و بنبوت کلیه مبعوث گشتند و چون سراج هدایت در انجمن سلطان
برافروختند و بنور هدی آن گم گشتگان ظلمات جهل را به سبیل مستقیم علم و
کمال دلالت فرمودند و فرق مختلفه اسباط اسرائیلیان را در ظل کلمه واحده
جامعه توحید جمع فرموده علم اتحاد کامل را بر اتلال اتفاق و یگانگی برافراختند
و در مدت قلیله آن نفوس جاهله بتربیت الهیه تربیت گشته از بیگانگی یگانگی از حق
گردیدند و از حقارت و ذلت و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص شده بمنتهی
درجه عزت و سعادت فایز گشتند) بعد از مملکت مصر رحلت نموده توجه بموطن
اول اسرائیل کرده بارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواحل بحر اردن
و اریحا را فتح نموده در آن بلاد ساکن و بالاخره جمیع بلاد مجاوره را از فنیکیه
و ادوم و عامون خلاصه در زمان یوشع ممالک سی و یک حکومت در تحت

تصرف بنی اسرائیل آمد و این طایفه در جمیع شئون و صفات و فضایل انسانیه
از علم و معرفت و ثبات و همت و جلادت و شجاعت و عزت و سخاوت
بر کل قبایل و ملل عالم تفوق نمودند یک شخص اسرائیلی در آن عصر اگر بین جمعی داخل
میشد بجمیع شیم مرضیه ممتاز بود حتی قبایل سائره در مدح نفسی اگر زبان میگشودند نسبت
اسرائیلی میدادند و در تواریخ متعدده مذکور که فلاسفه یونان مثل فیثاغورث
اکثر مسائل حکمت الهیه و طبیعیه را از تلامذه حضرت سلیمان اقتباس نمودند و سقراط
بسیاحت شاقه با بعضی از اجله علمای ربانی اسرائیلی ملاقات نموده در
مراجعت بیونان بنیان اعتقاد وحدانیت الهیه و بقای ارواح انسانیه
بعد از خلع لباس اجسام عنصریه را تأسیس نموده عاقبت جهله یونان بر آن واقف
اسرار حکمت اعتراض نموده بر قتلش قیام نمودند و پادشاه یونان را ملجأ و مجبور
ساخته در مجلس سقراط را پیاله سم چشانیدند باری مختصر اینکه بعد از اینکه ملت
اسرائیلیه در جمیع مراتب تمدن ترقی نمودند منتهی درجه سعادت فائز گشت
قلیلاً قلیلاً اس اساس دیانت و شریعت موسویه را فراموش نموده و عادات
رسمیه و اطوار غیر مرضیه مشغول شد در زمان رحبعام پسر حضرت سلیمان در بنی
اسرائیل اختلاف عظیمی واقع شد و یاربعام که از افراد اسرائیلیان بود

سرسلطنت

سر سلطنت برداشته و عبادت اصنام را بنا گذاشت چند قرن
محاربه بین رحبعام و یاربعام و سلاله شان واقع گشت و قبایل یهود مختلف
و متفرق شدند بالاختصار از اینکه بعضی شریعة الله را فراموش نموده متعصبات
جاهلیه و خصایل غیر مرضیه بغی و طغیان متصف شدند و علماشان لوازم
حقیقه انسانیه مندرجه در کتاب مقدس را نسیاً منسیاً انگاشته در فکر
منافع ذاتیه خود افتادند و ملت را به منتهی درجه غفلت و جهالت مبتلا کردند
از ثمره اعمالشان آن عزت پایدار بمنتهی درجه ذلت مبدل گشت و ملوک
فرس و یونان و روم مسلط بر ایشان گشته رایت استقلالشان
سرنگون شد و ناداری و نکبت و خودپرستی رؤسای دینیه و احبارشان
مجسم گشته بصورت بخت النصر ملک بابل مبعوث شده بکلی بنیان اسرائیلیان
را برانداخت بعد از قتل عام و غارت و هدم بیوت و قلع اشجار آنچه از
بقیة السیوف باقی ماند اسیر کرده ببابل برد بعد از هفتاد سنه اولاد اسری
مرخص شده مراجعت به بیت المقدس نمودند حزقیال و عزرا علیهما السلام
مجدداً تأسیس اساس کتاب مقدس را نمودند یوماً فیوماً ملت اسرائیلیه
ترقی نموده صبح نورانی اعصار اولیه لائح گشت بعد از مدتی قلیل باز اختلافات عظیمه

در اطوار و افکارشان واقع هم علمای یهود متوجه به اغراض نفسانیه گشتند
و اصلاحات جاریهٔ زمان عزیر بروش و احوال فاسده تبدیل شد کار
بجائی انجامید که عساکر ملوک و جمهوریت رومان مراراً و کراراً مملکت
اسرائیلیان را فتح نمودند بالاخره طیطوس قهرمان که سردار رومان بود
بلاد متوطنه یهود را با خاک یکسان نمود بقسمی که جمیع رجال را قتل و نساء
و اولاد را اسیر و بیوت را هدم و اشجار را قطع و کتب را حرق و اموال
را نهب و بیت المقدس را چون تل خاکستر نمود و بعد از این مصیبت کبری
ستاره حکومت اسرائیلیان در مغرب گمگشتی متواری شد و تا بحال این
سنوال این ملت مضمحل گشته در اطراف عالم پراکنده اند و ضربت علیهم الذلة
والمسکنة و این مصیبتین اعظمین بختنصر و طیطوس در قرآن مجید مذکور
وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین ولتعلن علواً کبیراً
فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار
وکان وعداً مفعولاً تا آنکه میفرماید فاذا جاء وعد الآخرة لیسوؤا وجوهکم ولیدخلوا المسجد
کما دخلوه اول مرة ولیتبروا ما علوا تتبیراً باری مقصود آنکه ملاحظه شود که دیانت حقیقیه چگونه
سبب تمدن و عزت و سعادت و علو منزلت و معارف و ترقی طوائف ذلیله اسیره حقیره

جاهله

جاهله میشود و چون بدست علماء جاهل متعصب افتد از سوء استعمال چنین نورانیت
عظمی بظلمت دهما تبدیل میشود و چون دفعهٔ ثانیه علائم و آثار شمس حقیقت و دولت طلع
و مسیحی بظهوریت طائفه اسرائیلیان نمود ار شد نفحات طیبه قدسیه روح الله بر سواد
نهار اردن و خطه جلیل ساطع گشت و ابر رحمت برخاست و باران و امطار روحانیه
کبری مبذول داشت و از رشحات و طفحات بحر اعظم تربه قدس ریاحین معرفة الله
معطر گردید و جوامع الحان جلیل انجیل بسامع اهل صوامع ملکوت در آمد و بنفس
مسیحائی نفوس میته سر از قبر غفلت و جهالت بر داشته بحیات ابدیه فائز گشتند
در مدت سه سال آن نیر اوج کمال در دشت و صحرای اورشلیم و فلسطین حرکت
نموده کل را الصبح هدایت و دلالت میفرمود و باخلاق روحانیه و صفات مرضیه تربیت
میفرمودند و اگر ملت اسرائیلیه بآن جمال نورانی اقبال نموده کمر خدمت بر اطاعت
می بستند روایح جان بخش روح الله روحی تازه و فتوحی بی اندازه مینمودند بسبک گشتند
ولاکن چه فایده که کل اعراض نمودند و در اذیت آن معدن علم لدنی و مهبط وحی
الهی بر خواستند الا معدودی قلیل که متوجها الی الله از شئون ظلمانیه امکان
مقدس شده قصد معارج لامکان نمودند خلاصه جمیع بلیات شدیده بر آن
مشرق الطاف الهیه وارد به قسمیکه اقامت و استقرار در قریه ممکن نبود و حدود

با وجود این علم هدایت کبری مرتفع و اساس تمدن اخلاق انسانیه لدی الحصول
مدنیت جامعه است مؤسس گشت در فصل پنجم آیه سی و نهم از انجیل متی تصریح
میفرماید که ترجمه اش این است در بدی و شرور و اذیت مقابله بالمثل ننمائید
اگر نفسی بر طرف ایمن روی تو طپانچه زند طرف ایسر را برگردان و همچنین در آیه
چهل و سیم میفرماید شنیده اید که گفته شده است قریب خود را دوست دار و
دشمنت را بعداوت بیازار و اما من چنین میگویم دشمنانتان را دوست دارید
و ذکر خیر کنید بدگویان خود را و مبغضانتان را احسان نمائید و بکسانیکه
شما را اذیت و طرد مینمایند ایشان را دعا نمائید تا بمنزله فرزند پروردگار
آسمانی باشید چه که آفتاب او بر گنه کار و نیکوکار هر دو مشرق و ابر رحمت او
بر ستمکاران و ابرار هر دو ممطر زیرا اگر دوستان خود را دوست دارید چه اجر
و مزیتی از برای شماست آیا ماسورین اخذ اعشار افلال چنین نمایند و تعلیمات
آن مطلع حکمت الهیه ازین قبیل بسیار فی الحقیقه نفوسی که باین صفات مقدسه
متصف گردند جواهر وجود و مطالع تمدن حقیقی هستند خلاصه آنحضرت شریعت
مقدسه را بر روحانیت صرفه و اخلاق حسنه تاسیس و نفوس مؤمنه را روش
و سلک خاصی که جوهر حیات عالم است تعیین فرمودند چنانچه آن ظاهری

ولو در ظاهر باعظم نقمت و عقوبت ظالمین مبتلا شدند ولکن فی الحقیقه
از ظلمات خذلان یهود نجات یافته در صبح ابداع بانوار عزت سرمدیه مشرق
و لایح گشتند آن ملت جسیمه یهود معدوم و مضمحل شدند ولکن این نفوس معدود در حول
نخل شجره مبارکه عیسویه ناشئ شدند فی الحقیقه هیئت عمومیه عالم را تبدیل نمودند در آن
زمان جمیع اهالی اقالیم عالم در منتهی درجه تعصب و نادانی و حمیت جاهلیه
و شرک بوحدانیت الهیه بودند مدعی اعتقاد وحدانیت جز شرذمه قلیله
یهود نه و آن نیز کلی مخذول و منکوب و این نفوس مبارکه بترویج امری قیام
نمودند که مغایر و مضاد و در اول جمیع هیئت بشریه بود و کل ملوک چهار قطعه از
قطعات خمسه عالم بر اضمحلال ملت عیسویه باتم عزم برخواستند مع ذلک عاقبت
اکثری بلدان و دول در ترویج دین الهی شتافتند و کل ملل اروپ و بسیاری
از طوایف آسیا و افریک و بعضی ساکنین جزایر بحر محیط در ظل کلمه توحید
جمع شدند حال ملاحظه نمائید آیا در وجود از هر جهت اساسی اعظم از دیانت
خلق شده و یا خود امری محیط بر آفرینش چون ادیان الهی متصور گردد
و یا امری وسیله محبت و الفت و اتحاد و یگانگی تام چون ایمان بعزت
علام الهیه و یا خود اساس تربیت عموم در جمیع اخلاق جز شرایع سماویه

مشهود گشته صفاتیکه حکما در منتهی درجه فلسفه بان فائز و خصائلیکه در اعظم د
رجه کمال بدان متصف بودند مؤمنین بالله در هدایت تصدیق و ایمان نظر
آن شیم مرضیه انسانیه بهره ور دیدند؛ ملاحظه کنید نفوسیکه سلسبیل هدایت را از
ایادی الطاف روح الله نوشیدند و در ظل انجیل مستظل گشتند بچه درجه از اخلاق
و آصل گشتند که جالینوس حکیم مشهور با وجود آنکه از ملت مسیحیه نبود مع ذلک در رسایل
مؤمنین بالله که در شرح جوامع کتاب افلاطون در سیاست مدن تصنیف نموده
مرقوم است که بعینه ترجمه آن این است؛ جمهور ناس سیاق اقوال برهانیه
را ادراک نتوانند و از این جهت محتاج کلمات رموزیه از اخبارات ثواب
و عقاب در دار آخر شدند؛ و دلیل بر ثبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده میکنیم قومیرا
که مسمی بنصارا اند و بثواب و عقاب آخرت معتقد و مؤمن و از این طایفه افعال
حسنه صدور مینماید مثل افعال نفسیکه فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ما عیاناً مشاهده
مینمائیم که از موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاق ایشان بعدل و انصاف
از متفلسفین حقیقی محسوب شوند انتهی کلام جالینوس و مقام فیلسوف در آن زمان و معتقد
جالینوس مقامی بود که اعظم از آن در ابداع تصور نمی شود ملاحظه نمائید که قوه
نورانیه روحانیه ادیان الهیه جمهور متدینین را بدرجه از کمالات فائز مینماید
مثل جالینوس

مثل جالینوس حکیم با وجود آنکه از افراد آن ملت نبود چنین شهادت میدهد
و از آثار این اخلاق حسنه اهل انجیل در آن ازمنه و اعصار تشبث بخیرات و اعمال
صالحات نمودند و بیمارستانها و دار الشفاها و مواضع خیرات تأسیس شد
چنانچه اول شخصیکه در ممالک رومان محلات عمومیه بجهت معالجه ساکین و محرومین
و بی پرستاران بنیان نهاد ملک قسطنطین است و این پادشاه عظیم اول
ملکی از ملوک رومان که بر نصرت امر حضرت روح الله قیام فرمود و کمال
همت در ترویج اساس انجیل جانفدائی نمود و سلطنت رومان را که
فی الحقیقه عبارت از صرف اعتساف بود در نقطه عدل و اعتدال
مستقر و مرکوز گردانید و اسم مبارکش در فجر تواریخ چون ستاره سحری
دری و درخشنده است و صیت بزرگواریش در جهان ملت و دولت شان ورد
زبان جمیع فرق مسیحائی؛ خلاصه از برکت تربیت نفوس مقدسه که بترویج
تعلیمات انجیلیه قیام نمودند چه اساس متین اخلاق حسنه در جهان در آن زمان
تأسیس شد چه بسیار مکاتب و مدارس و بیمارستانها نهاد و محلات و مکتبها بجهت
تربیت اولاد ایتام و فقرا تأسیس شد و چه بسیار نفوس که منافع ذاتیه خود را
ترک نموده ابتغاءً لمرضات الله اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت عموم نمودند

و لاکن در زمانیکه طلوع صبح نورانی احمدی قریب شد زمام امور جمهور مسیحیین در
دست قسیسین جاهله افتاد و بکلی آن نوامیس رحمانیه از جهت عنایت منقطع شده و احکام
انجیل جلیل که اس اساس مدنیت عالم بود از سوء استعمال و حرکت نفوسیکه نظام امور را آشفته
و بساط کاسته بودند ساقط النتیجه گشت چنانچه جمیع مورخین مشهور از اهالی اروپ در
بیان کیفیت احوال و اطوار و سیاست و تمدن و معارف و جمیع شئون قرون اولیه
و قرون وسطی و قرون جدیده ذکر نموده اند که قرون عشره وسطی که عبارت از بدایت
قرون سادس میلادی الی نهایت قرن خامس عشر است ممالک اروپ در
منتهی درجه توحش و عدم مدنیت از جمیع شئون بود و باعث اصلی آن آنکه رؤسای
که باصطلاح اهالی اروپ رؤسای روحانی دینی بودند از حقیقت ابدیه و اتباع
اوامر مقدسه و تعلیمات سماویه انجیل غافل گشته با ارکان حکومت دنیویه از مان
که در کمال ظلم و طغیان بودند اتفاق نموده و از بادیه حرمت از چشم پوشیده در منافع
فانیه و اغراض نفسانیه یکدیگر کمال سعی و کوشش را مجری میداشتند تا آنکه بالاخره
امر بجائی رسید که عموم اهالی در دست این دو فریق اسیر صرف ماندند و این
احوال و اطوار سبب هدم اس اساس دیانت و انسانیت و مدنیت و سعادت
اهالی اروپ گشت و چون روایح طیبه نفحات روحانیه روح الله در آفاق

اعمال امکان و افکار ناشایسته و نیات غیر لائقه روسا زائل گشت و
ظلمت جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود فجر امید دمید و موسم
ربیع الهی رسید ابر رحمت برخاست و نسایم جانبخش از مهب عنایت
وزید شمس حقیقت از افق حجاز و یثرب در نقطه محمدیه اشراق فرمود و بر آفاق
ممکنات انوار عزت سرمدیه مبذول داشت اراضی قابلیات تبدیل گشت و
اشرقت الارض بنور ربها تفسیر شد جهان جهانی تازه و جسم بیت امکان روحی
بی اندازه فائز گشت بنیان ظلم و جهل منهدم شد و ایوان بلند علم و عدل
بلند و متعالی گشت بحر مدنیت بخروش آمد و انوار معارف بدرخشید اقوام و طوایف
متوحشه اقلیم حجاز قبل از اشتعال سراج وهاج نبوت کبری در زوایای جاهلیت جاهلترین
قبایل و متوحشترین طوایف عالم بودند و سیر مذمومه و عوائد متوحشه و خون
خواری و اختلاف و معادات آن اقوام در کل کتب و صحائف تاریخیه مذکور
حتی طوائف متمدنه عالم در آن زمان قبایل اعراب یثرب و بطحا را از توابع
بشر نمیشمردند لاکن بعد از طلوع نیر آفاق در آن خطه و دیار از ترقیات
معدن کمال و مهبط وحی ذو الجلال و فیوضات شریعت مقدسه الهیه در مدت
قلیل در ظل کلمه وحدانیت جمع شده این جمهور اشخاص متوحشه در جمیع مراتب انسانیه

بشر بجهان ترقی نموده‌اند که اهل عالم در آن عصر مبهوت و متحیر گشته طوایف و قبایل و ملل
عالم که دائماً اعراب را مسخره و استهزاء می‌نمودند حسن تعقل مشهود نمودند بکمال اشتیاق
بموطن و ممالک عرب آمده بتحصیل فضایل انسانیه و اقتباس علوم سیاسیه و اکتساب معارف و مدنیت
و تعلیم فنون و صنایع می‌نمودند آثار تربیت ترقی حقیقی را در امور محسوسه ملاحظه کنید که اشخاصی
که از کثرت توحش و نادانی در زمان جاهلیه دختران هفت ساله خود را زنده زیر خاک
می‌نمودند و چنین امر را که از انسان گذشته طبیعت حیوان نیز از آن متنفر و متبری است نهایت
جهالت منتهی رتبه حمیت و غیرت می‌شمردند این چنین اشخاص نادان از فیوضات تربیت
ظاهره آن بزرگوار بدرجه رسیدند که ممالک مصر و سریان و شام و کلدان و عراق
و ایران را فتح نموده جمیع مهام امور چهار اقلیم عالم را منفرداً اداره نمودند خلاصه طایفه
عرب در جمیع فنون و علوم و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق و صنایع و بدایع
سرور کل ملل و اقوام گشتند و فی الحقیقه بلوغ چنین طایفه متوحشه و نبوت سرور کائنات است
در اعصار اولیه اسلام جمیع طوایف اروپ اکتساب فضایل و معارف تمدن را از
اسلام و ساکنین ممالک اندلس می‌نمودند و اگر در کتب تواریخ به جمیع دقت نظر شود این
واضح گردد که اکثر تمدن اروپ مقتبس از اسلام است چنانچه جمیع کتب حکما
و دانشمندان و علماء و فضلای اسلامیه را قلیلاً قلیلاً در اروپ جمع و بکمال دقت

درمجا

در مجامع و محافل علوم مطالعه و مذاکره نموده امور مفیده را اجرا نمودند و لاکن الآن
کتب فضلای اسلام که در ممالک اسلام نابود است در کتابخانهای ممالک
اروپ نسخ عدیده‌اش موجود و قوانین و اصولی که در کل ممالک اروپ جاریست
اکثر بلکه کلیه مسائلش مقتبس از کتب فقهیه و فتاوای علمای اسلامیه است و اگر خوف
از تطویل نبود مسائل مقتبسه فرداً فرداً سمت تحریر می‌یافت شد تمدن اروپ در قرن
سابع هجری واقع و تفصیل آن قضیه آنکه در اواخر قرن خامس هجری پاپ رئیس ملت
مسیحیه از اینکه شعائر مقدسه نصاری چون بیت المقدس و بیت اللحم و ناصره در تحت
حکومت اسلامیه افتاده ناله و فریاد آغاز نمود و جمهور ملوک و اهالی اروپ را تشویق
و تحریص نموده باعتقاد خود بحرب دینی و جهاد دلالت کرد و بقسمی فریاد و حنین و انین بلند شد
که کل ممالک اروپ قیام نمودند و ملوک صلیبیون با عساکر بیشمار از خلیج قسطنطنیه گذشته
توجه بقطعه آسیا نمودند و در آن زمان خلفای علویه بر دیار مصریه و بعضی ممالک عرب
حکمرانی می‌نمودند و در اکثر اوقات ملوک ترکستان یعنی سلجوقیه سوریه شام نیز در تحت
اطاعت و انقیاد شان بودند باری ملوک اروپ با سپاه بیشمار بر سوریه شام و ملک
مصر هجوم نمودند و مدت دویست و سه سال مستمراً ما بین ملوک سوریه شام و ملوک اروپ
محاربه واقع و دائماً از اروپ مدد میرسید هر قلعه از قلاع سوریه را بکرات و مرات

ملوک فرنک فتح نمودند و پادشاهان اسلام از دست فرنک نجات دادند
تا آنکه صلاح الدین ملک منصور ایوبی در سنه ششصد و نود و سه هجری بکلی ملوک
و عساکر اروپ را از ممالک و سواحل تربه شام و مصر اخراج نموده مأیوس
و منکوب بممالک اروپ مراجعت نمودند) و در این محاربات که بحرب صلیبیون
مشهور گردید هزارها از نفوس تلف شد خلاصه از ابتدای تاریخ چهارصد و نود هجری تا سنه
ششصد و نود و سه هجری متصلاً از اروپ ملوک و سرداران و سرامدان بر بر شام
و مصر تردد نمودند و چون عاقبت جمیع مراجعت نمودند در مدت دویست سال
و کسری آنچه از سیاست و مدنیت و معارف و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم
مستحسنه ممالک اسلامیه مشاهده کردند بعد المراجعه در اروپ تأسیس نمودند منشأ تمدن اروپ
از آن زمان است ای اهل ایران تکاسل و تراخی تا کی متبوع و مطاع کل آفاق بودید
حال چگونه از عز قبول باز مانده در زاویه خمول خزیده اید منشأ معارف و مبدأ تمدن
جهانیان بودید اکنون چگونه افسرده و مخمود و پژمرده گشته اید سبب نورانیت آفاق
بوده اید حال چگونه در ظلمات غفلت و کسالت باز مانده اید چشم بصیرت را باز و
حالیه خود را ادراک نمائید کمر همت و غیرت بر بندید و در تدارک وسایط معارف
و مدنیت بکوشید آیا سزاوار است که طوایف و قبایل اجانب فضایل و معارف را از

آثار

آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند و شما که اولاد و وارث شدید محروم بمانید
آیا این پسندیده است که همسایگان و مجاوران لیلاً و نهاراً در تشبث وسایل
ترقی و عزت و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصب جاهلیه متضادت و بکار
و هوی و هوس خود مشغول گردید و آیا این ممدوح و محمود است که این ذکاء
فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلیقه را در کسالت و بطالت صرف
و ضایع نمائید باز از مقصد دور افتادیم باری جمیع ~~شئون~~ تمدنیه شان مقتبس
~~از اسلام است~~ هوشمندان و مطلعین بر حقایق احوال تاریخیه از سنه سالفه از
اهالی اروپ که بصدق و انصاف متصف اند مقر و معترفند که اساس جمیع
شئون تمدنیه شان مقتبس از اسلامیت چنانچه مولف محقق مشهور دری بار
از اهالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلفین و دانایان اروپ اطلاع و مهارت و
دانائیش مسلم است در کتاب مسمی بترقی امم در ادبیات که از تالیفات مشهوره
اوست در این باب یعنی اکتساب ملل اروپ قوانین مدنیت و مواد
ترقی و سعادت را از اسلام شرح مبسوطی بیان نموده و چون بسیار مفصل است
لهذا ترجمه و درجش در این رساله سبب تطویل بلکه خروج از مقصد است و اگر
نفسی در آنچه گفته شد قانع نه مراجعت بآن کتاب نماید مختصر این است که جمیع

تمدن اروپ از قوانین و نظام و اصول و معارف و حکم و علوم و عادات
و رسوم مستحسنه و ادبیات و صنایع و انتظام و تربیت و روش و اخلاق حتی
بسیاری از الفاظ مستعمله در لسان فرانسه را مقتبس از عرب بیان نموده
و فرداً فرداً به تفصیل ذکر کرده و ثابت و مبرهن داشته که هر یک را در چه زمان از
اسلام اقتباس نموده‌اند و همچنین تفصیل دخول عرب در بلاد غرب که الیوم مملکت
اسپانیا است و در مدت قلیله مدنیت کامله را در آن ممالک به چه نحو تأسیس
نموده‌اند و سیاست مدن و معارف شان در چه درجه کمال بود و تأسیس مدارس
و مکاتب علوم و فنون و حکمت و صنایعشان به چه متانت و انتظام بود
و سروری و بزرگواریشان در جهان مدنیت به چه متانت و انتظام درجه رسید و از
ممالک اروپ چه بسیار اطفال بزرگان که به مدارس قرطبه و غرناطه و اشبیلیه و طلیطله
بیامده تعلیم معارف و فنون و اکتساب مدنیت مینمودند حتی ذکر نموده که یکی از
اهالی اروپ که موسوم به گربرت بود بمملکت عرب آمده و در مدرسه کوردوفا که از
ممالک عرب بود داخل شده تحصیل معارف و علوم نموده در مراجعت باروپ بقسمی
شهرت یافت که عاقبت بر سریر ریاست دینیه کاتولیک استقرار یافته پاپ
گشت مقصود از این بیانات آنکه معلوم و واضح گردد که ادیان الهی موسس حقیقی
کمالات

کمالات معنویه و ظاهریه انسان و مشرق اقتباس مدنیت و معارف نافعه
عمومیه بشریه است و اگر بنظر انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیه مدنیه در اول
این چند کلمه مبارکه داخل قوله تعالی و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و
یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین و همچنین میفرماید و لتکن
منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک
هم المفلحون و همچنین میفرماید ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ینهی عن
الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون و در تمدن اخلاق میفرماید
خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و همچنین میفرماید الکاظمین الغیظ و
العافین عن الناس و الله یحب المحسنین و همچنین میفرماید لیس البر ان تولوا
وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکة
و الکتاب و النبیین و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن
السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم
اذا عاهدوا و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین البأس اولئک
الذین صدقوا و اولئک هم المتقون و همچنین میفرماید و یؤثرون علی انفسهم و
لو کان بهم خصاصة ملاحظه فرمائید که در این چند آیه مبارکه منتهی درایح حقایق

مدنیّت و جوامع لوامع شیم مستحسنهٔ انسانیّت مذکور فواللّه الّذی لا اله
الّا هو که جزئیّات تمدّنیّهٔ عالم نیز از الطاف انبیای الهی حاصل گشته آیا چه
امر نافعی در وجود موجود شده که در کتب مقدّسهٔ الهیّه واضحاً و یا خود تلویحاً مذکور
نه ولکن چه فایده چون سلاح و آلات حربیّه در دست جبان باشد جان و مال
محفوظ نماند بلکه بالعکس سبب قوّت و اقتدار سارق گردد و همچنین زمام امور
چون بدست علمای غیر کامل افتد نور آئین و دیانت را چون سحاب
عظیم حائل گردند اس اساس دیانت خلوص است یعنی شخص متدیّن باید که از اغراض
مسـ شخصیّهٔ خود گذشته بأیّ وجه کان در خیریّت جمهور بکوشد ممکن نیست که نفوس
از منافع ذاتیّهٔ خود چشم بپوشند و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الّا بدین حقیقی چه
که در طینت انسانیّه محبّت ذاتیّهٔ خود مخمّر و ممکن نیست که ~~نفوس از منافع ذاتیّه~~ کلّی
بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب جمیل از فوائد موقّتهٔ جسمانیّهٔ خود بگذرد ولی
شخص موقن باللّه و مؤمن بآیات او چون موعود و متیقّن بمثوبات کلّیّهٔ اخرویّه است
و جمیع نعم دنیویّه در مقام عزّت و سعادت درجات اخرویّه کأن لم یکن انگاشته گردد
لهذا راحت و منافع خود را ابتغاءً لوجه اللّه ترک نموده در نفع عموم دل و جان را
بذل دارد و من النّاس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه و بعض

نفوس چنان

نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبیعی انسان مانع از ارتکاب اعمال قبیحه و ضامن
کمالات معنویّه و صوریّه است یعنی شخصی که متّصف بخرد طبیعی و غیرت فطریّه و حمیّت
ذاتیّه است بدون ملاحظهٔ عقوبات شدیدهٔ مرتّبه بر اعمال شریّه و مثوبات عظیمهٔ اعمال
خیریّه بالطّبع از اضرار عباد و حریص بر اعمال خیریّه است اوّلاً آنکه در تواریخ عمومیّه
دقّت نمائیم واضح و مبرهن شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است
و همچنین ملاحظه نمائیم که از اطفال در صغر سنّ آثار تعدّی و تجاوز ظاهر و آشکار اگر از تربیت مربّی
محروم ماند آناً فآناً شیم غیر مرضیّه‌اش تزاید یابد پس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از
نتایج تعلیم است و ثانیاً آنکه بر فرض تصوّر آنکه خرد طبیعی و ناموس فطری مانع شرور و نائل
بر خیرات این معلوم و واضح است که اینگونه نفوس چون اکسیر اعظم است چه که این
ادّعا بقول تمام نشود بلکه عمل لازم حال چه امری در وجود جمهور را بر نیّات حسنه و اعمال
صالحه ملجأ و مضطرّ نماید و از این گذشته آن شخصیکه مصدر ناموس طبیعی است اگر
متظهّر خشیته گردد البتّه در نوایای خیریّه‌اش ثابت‌تر و راسخ‌تر گردد و خلاصهٔ فوائد
کلّیّه از فیوضات ادیان الهیّه حاصل زیرا متدیّنین حقیقی را بر صدق طویّت و حسن
نیّت و عفّت و عصمت کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفای بعهد و میثاق و مراعات
حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شئون و مراتب و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام

در نفع جمهور بندگان الهی باری بجمیع شیم مرضیهٔ انسانیه که شمع روشن جهان
آدمیت است دلالت مینماید و اگر نفسی فی الحقیقه باین صفات ممدوحه متصف
نه البته بنمی از یم عذب فطرت که مجاری کلمات تعلیمیه کتب مقدسه الهیه ممزوج
است نرسیده و نفحه از روایح قدسیه ریاض الهیه استشمام ننموده چه که هیچ امری
در وجود بقبول تمام نشود و هر متغایر اروش و علاجی و هر شافی را نشانه و آثاری
مجملا مقصود ازاین بیانات آنکه واضح و مدلل شود که ادیان الهیه و شرایع
مقدسهٔ ربانیه و تعالیم سماویه اعظم اساس سعادت بشریه است و از برای کل
اهل عالم نجاح و فلاح حقیقی بدون این تریاق فاروق اعظم ممکن نه ولکن شرط
آنکه در دست حکیم دانای حاذق باشد والا اگر جمیع ادویهٔ بر حسب ساعته که
خداوند عالمیان بجهت شفای آلام و التیام ادیان خلق فرموده بدست طبیب غیر
حاذق افتد صحت و عافیت میسر نگردد بلکه بعکس سبب هلاک نفوس بیچارگان
و اذیت قلوب درماندگان گردد مثلاً منبع حکمت الهیه و مظهر نبوت کلیه در
ترغیب و تحریض اکتساب معارف و اقتباس فنون و فواید یعنی الی اقصی بلاد
چین امر سفر باید ولکن طبیبان غیر حاذق منع و ستیزه مینمایند و استدلال
میکنند من تشبه بقوم فهو منهم و حال آنکه وجه تشبه به مذکور را ادراک ننموده و نفهمیده اند

دران

احوال
که شرایع مقدسهٔ الهیه جمهور امت را بر تمهید اصول اصلاحات متتابعه و اقتباس فنون
و معارف از امم سائره تشویق و دلالت مینماید و هر نفسکه غیر از این گوید از سلسلهٔ علم و حکمت محروم
و در بادیهٔ جهل از پی سراب اغراض نفسانیه سرگردان و حیران حال بدیده انصاف ملاحظه نمائید
آن اصلاحات جدیده بالقوه و بالفعل کدام یک مخالف اوامر الهیه و احکام شرعیه اگر
امر تأسیس مجالس شوری است آنکه در نص آیهٔ مبارکه است که میفرماید امرهم شوری بینهم
و همچنین خطاب با مطلع علم و منبع کمال با وجود آن فضائل کلیه معنویه و صوریه میفرماید و شاورهم فی الامر
در این صورت چگونه امر شوری مغایر قوانین شریعت مقدسه است و بدلایل عقلیه نیز
فضیلت شوری ثابت و مبرهن و مجرب و یا خود قصاصاً قتل نفس نفوس را منوط
بتحقیقات دقیقه و تصدیق مجالس جدیده و ثبوت شرعی و تعلق فرمان پادشاهی نمودن مغایر
شرایع الهیه است آنچه در زمان حکومت سابقه مجری بود موافق احکام قرآن مبین بود
چنانچه متواتراً مسموع گشت که حاکم گلپایگان در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی
بدون سؤال و جواب و استیذان از جهتی سیزده نفر بیچارگان کدخدایان قراء
گلپایگان را که از سلاله طاهره بودند بدون سبب و دون جرم در یکساعت در نهایت
مظلومیت گردن برید اهالی مملکت ایران در زمانی متجاوز از صد کرور بودند بعلت بعضی
حروبات داخله واکثر بجهت عدم قوانین سیاسیه مطلق العنان والاراده بودن

ولایت و حکام تلف شده کم کم بمرور ایام خمس اهالی باقی نمانده چه که حکام باراده خود
هر نفس بحرمی را خواستند با آتش قهر و شکنجه بگداختند ~~هیچ نفسی را قدرت اعتراض~~
و یا خود قاتل شخصی بثبوت شرعی اشخاص عدیده را بجهة اغراض ذاتیه بگداختند هیچ نفسی را
قدرت اعتراض نبود چه که حاکم بتصرف کیف یشاء بود آیا میتوان گفت این امور
موافق عدل و انصاف و مطابق احکام شریعة الله است و یا خود تشویق و تحریص
بر تعلیم فنون مفیده و اکتساب معارف عمومیه و اطلاع بر حقایق حکمیه طبیعیه و [illegible]
و توسیع دائره صنایع و تزئید مواد تجارت و تکثیر وسایط ثروت ملت منافی اصول
دیانات الهیه است و یا خود اینکه ترتیب نظام مدن و تنظیم احوال نواحی و قرا
و تعمیر طرق و سبل و تمدید راه کالسکه آتشی و تسهیل وسایط نقلیه و حرکت و ترفیه عموم اهالی
مضاد و عبودیت درگاه حضرت احدیت است و یا خود اشتغال معادن سترگ که از اعظم
وسایط ثروت دولت و ملت است و ایجاد معامل و کارخانهای که منبع آسایش و راحت
و باعث غنا و توانگری عموم ملت است و تحریص و تحریض ایجاد صنایع جدیده و تشویق
ترقی امتعه وطنیه مغایر اوامر و نواهی رب البریه است اقسم بذات پاک ذو الجلال
که متحیرم چگونه پرده بر ابصار افتاده که امور بدین بدیهی ادراک نمیشود و چون این گونه ارا
و ادله محکمه بیان شود شبهه نیست که از جهت صد هزار اغراض باطنیه در جواب خواهند
گفت

گفت که ما در یوم محشر بین یدالله از معارف و مدنیت کامله انسان سؤال نمیکنند
بلکه اعمال صالحه را جویند اولاً آنکه سلمنا که از معارف و مدنیت سؤال نمیکنند آیا در یوم حشر اکبر
در دیوان الهی مواخذه نمی نمایند که ای رؤسا و بزرگان این ملت بزرگوار چرا
سبب شدید که از اوج عزت قدیمه تنزل نمودند و از مرکزیت جهان مدنیت باز ماندند
با وجود آنکه مقتدر بودید که بوسایطی تشبث کنید که سبب عزت مقدسه ملت شوید این را
ننموده که سهل است بلکه ملت را از فواید حادثه نیز باز داشتید آیا این قوم در سماء
سعادت چون انجم زاهیه نبودند چگونه باعث شدید که در این ظلمت و [illegible]
و یا خود مقتدر بر اتقاد سراج عزت در این ملت بودید چرا بجان نکوشیدید و با اینکه
چون سراج نورانی بتوفیقات الهی روشن شد زجاجه همت او را از ارباح مخالف
حفظ ننموده از چه جهت بکمال قوت بر اطفای آن قیام نمودید و کل انسان الزمناه
طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیامة کتاباً یلقاه منشوراً و ثانیاً آنکه چه اعمال صالحه در
وجود اعظم از نفع عموم است آیا موهبتی در عالم اعظم از آن متصور که انسان سبب
تربیت و ترقی و عزت و سعادت بندگان الهی شود لا والله اکبر مثوبات ابرار آنست
که نفوس مبارکه دست بیچارگان را گرفته از جهالت و ذلت و مسکنت نجات دهند
و به نیت خالصه لله کمر همت را بر خدمت جمهور اهالی بربندند و خیر دنیوی خویش را

فراموش نموده بجهة نفع عموم بکوشند و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة خیر الناس
من ینفع الناس و شر الناس من یضر الناس سبحان الله چه امور و احوال عجیبه
واقع که هیچ نفسی چنین استماع ولا دقت و فراست ننماید که مقصود قائل این قول چه
و در نقاب اقوال چه غرض نفسانی پنهان نموده مثلاً ملاحظه بفرمائید که شخصی بجهة منافع
جزئیه خود مانع سعادت جمهوری از ناس میشود و بجهة گردش آسیاب خود مزارع
و کشت زار جم غفیر را تشنه و خراب میکند و بجهة سلطنت خود دائماً ناس را بر تعصب
جاهلیت که مخرب بنیان مدنیت است دلالت میکند حال این شخص با وجود آنکه
عمل را مرتکب که مردود درگاه کبریا و مبغوض کل انبیا و اولیای الهی است اگر ببیند
نفسی بعد از طعام دست خود را به صابون که موجدش عبدالله بونی وارد اسلام است
بشوید چون این بیچاره دست خود را بدامن و محاسن خود نمالیده آن شخص فریاد برآرد که
عیان شریعت برهم خورد و آداب ممالک کفر به بند اول گشت ابداً بسوء
اعمال خود را نظر ننماید لاکن سبب لطافت و پاکی را جهل و فسق شمارد (ای اهل ایران
چشم را بگشائید و گوش را باز کنید و از تقلید نفوس متوهمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی
و سفالت و نادانی انسان است مقدس گشته بحقیقت امور پی برید و در اتحاد و اتفاق
و وسائل حیات و سعادت و بزرگواری و عزت خود بین ملل و طوائف عالم بکوشید و زنهار)
ربیع حق

ربیع حقیقی میوزد چون اشجار بوستان شکوفه و ثمار از ما مزین گردید و از بهار ربانی
در فیضان چون روضه خلد سرسبز و خرم شوید ستاره صبحگاهی درخشنده در سلک
مستقیم در آئید بحر عزت در موج رسالطی اقبال و اقدام بشتابید معین حیات طیبه در جوش
در باده تنگی پژمرده نیاسائید همت را بلند کنید و مقاصد را ارجمند کسالت را تا کی
و غفلت تا چند از تن پروری جز نومیدی دارای نیابید و از تعصب جاهلی و اتباع
اقوال بیفکران و بیخردان جز نکبت و دولت نه بینید توفیقات آلهیه شوید شما و
تائیدات ربانیه موفق از چه بیجان نخروشید و بس نکوشید) و از جمله اموریکه محتاج
اصلاحات تامه کامله است طریق تعلیم علوم و ترتیب تحصیل معارف و فنون است چه که
از عدم ترتیب بسیار پریشان و متفرق گشته و فنون موجزه که داعی بر تطویلش
نه بغایت مطول شده به قسمیکه باید متعلمین مدت مدیده ادیان و اعمار خود را
تصرف اموری نمایند که تصور صرفست و بهیچوجه تحقیقی ندارد چه که تعمق در اقوال و
افکار شتی که اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود واضح و ثبوت گردد که این نکات
بعد از وقوع نیز چیزی نیست بلکه صرف اوهام و تابع تصورات بیفائده و لوازم
ملاحظات بیهوده است و شبهه نیست که اشتغال بانگونه اوهام و تدقیق و
بحث زاید دراین گونه اقوال سبب تضییع اوقات و اتلاف اعمار است علمائیکه را

از تحصیل معارف و فنون که از لوازم و احتیاج البته هیئت بشریه است ممنوع و محروم
مینماید انسان باید در هر فنی قبل از تحصیل ملاحظه نماید که فواید این فن چه چیز است و چه
ثمره و نتایجی از او حاصل اگر از علوم مفیده یعنی جمعیت بشریه را فوائد کلی از او حاصل
البته بجان در تحصیلش بکوشد و الّا اگر عبارت از مباحث بیفایده صرفه و تصورات
متتابعه متوالیه بوده و خبر آنکه سبب نزاع و جدال شود ثمره از او حاصل نه بجهت
انسان حیات خود را در مناقشات و مجادلات بیفائده اش صرف نماید و چون این
مطلب بسیار محتاج به تفصیل و محاکمه مکمله است تا آنکه ثابت و مبرهن گردد که بعضی علوم که امروز
اهتمامی در آن نه فقط های محسنات را داشته و همچنین واضح و مدلل شود که هیئت ملت
بهیچ وجه محتاج تحصیل بعضی فنون رائده نبوده لهذا در جلد ثانی این کتاب ان شاء الله به تفصیل ذکر
میشود و امیدوارم که از مطالعه این جلد اول تاثیرات کلیه در اطوار ملیت عمومیه حاصل گردد
چه که نیت خالصه لله بر تالیف آن دلالت نمود اگرچه در عالم نفوسی که امتیاز بین افکار
صادقه و اقوال کاذبه دهند چون کبریت احمر اند و لاکن امیدواری این عبد بالطاف
بی‌نهایت رب احدیت است ۴ بر سر اصل مطلب رویم و اما جز یکه بر انند در اجرا و
اصلاحات لازمه باید صبر و تأنی نموده شیئاً فشیئاً مجری داشت آیا مقصود شان
از این بیانات چه اگر مرادشان از تأنی که از مقتضیات و لوازم حکمت حکومت است این

قرار بسیار

قرار بسیار مقبول و بموقع چه که البته مهام امور با استعجال انجام نپذیرد بلکه
عجله سبب فتور میگردد مثل عالم سیاسی مثل انسان است که اوّل نطفه پس بتدریج از
مراتب علقه و مضغه و عظام و اکسا و لحم و انشاء خلق آخر تا برتبه احسن الخالقین واصل
گردد همچنانکه این از لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلیه است همچنین عالم سیاسی دفعه
واحده از حضیض فتور باوج کمال و سداد نرسد بلکه نفوس کامله لیلاً و نهاراً بوسائل
مابه الترقی تشبث نموده تا دولت و ملت یوماً فیوماً بلکه آناً فآناً ترقی و نمو در جمیع
مراتب نماید چه چیز چون در عالم کون بعنایت آلهیه موجود شد این عالم خاک
بحیات تازه و لطافت و زینت بی‌اندازه فائز گردد اوّل ارباح لواقح بهاری
و ثانی فیضان ابر کرم از نیسانی ثالث حرارت آفتاب نورانی چون این سه
از فضل بی‌پایان الهی حاصل شد باذن الله اشجار و اغصان پژمرده کم کم سرسبز
و خرم گشته بانواع شکوفه و ازهار و اثمار مزین گردند و همچنین نیّات خالصه و [illegible]
بادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی اولیای امور و همت و غیرت اهالی چون
جمع شود روز بروز آثار ترقی و اصلاحات کامله و عزت و سعادت دولت و ملت
جلوه گر گردد ۲ و لاکن اگر مقصود از تأنی این باشد که در هر عصری امری جزئی از
لوازم اصلاحات جاری گردد این عین رخاوت و کسالت است و در این

منوال هیچ وجه ثمره حاصل نگردد جز تکرار اقوال بی فایده اگر عجله مضر است رخاوت
وبطائت صد هزار درجه مضرتش بیشتر است بلکه توسط حال ممدوح چنانچه فرموده اند
علیکم بالحسنة بین السیئتین که حد افراط و حد تفریط باشد لا تجعل یدک مغلولة الی
عنقک ولا تبسطها کل البسط فاتبع بین ذلک سبیلا الزم امور و اقدم تشبثات
لازمه توسیع دایره معارف است و از هیچ ملتی نجاح و فلاح بدون ترقی این امر اهم
اقوم متصور نه چنانچه باعث اعظم تنزل و تزلزل ملل جهل و نادانی است و الآن اکثر
اهالی از امور عادیه اطلاع ندارند تا چه رسد بوقوف حقایق امور کلیه و دقایق
لوازم عصریه} لهذا لازم است که رسایل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه الیوم
یحتاج الیه ملت و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است در آن براهین
قاطعه بیان شود و آن رسائل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار نمود
تا اقلا خواص افراد ملت قدری چشم و گوششان باز شده در آنچه سبب عزت و سعادت
ایشان است بکوشند نشر افکار عالیه قوه محرکه در شریان امکان بلکه جان جهان
است افکار چون تجربه بایان و آثار و اطوار وجود چون تعینات جدود
امواج بر تا بحر بحرکت نیاید امواج بر نخیزد و تلالی حکمت بر شاطی وجود نیفتاد
ای برادر تو همه اندیشه ما بقی تو استخوان و ریشه باید افکار عمومیه را

توجه الی

متوجه آنچه الیوم لایق و سزاوار است نمود و این ممکن نه الا به بیان کافی
و اقامه دلیل واضح و برهان واقع چه که بیچارگان اهالی از عالم و خود بیخبر بوده شبهه
نیست که سعادت خود را طالب و آمل ولکن حجبات جهل حایل و حاجز گشته بملاحظه
فرمایید که قلت معارف بچه مثابه باعث ذلت و حقارت ملت میشود الیوم
اعظم طوائف و ملل عالم از جهت کثرت نفوس ملت چین است که ششصد کرور کسری
نفوس اهالی است و از این جهت باید که دولتش سرافرازترین دول و ملتش مشهور
ترین ملل عالم باشد و حال بالعکس بجهت عدم معارف تمدن ادبی و مادی ضعیف
ترین ملل و دول ضعیفه است} چنانچه مدت قلیله قبل از این عساکر قلیلی از
انگلیس با او محاربه نموده بقسمی دولت چین شکست خورد که پای تختش را که پکن است
فتح نمودند حال اگر دولت و ملت چین در درجات عالیه معارف عصریه تصاعد بنموده بفنون
تمدن تنفس بودند اگر کل دول عالم بر او هجوم مینمودند البته عاجز گشته خائباً خاسراً رجعت
مینمودند و از این حکایات عجیبتر آنکه حکومت ژاپان در اصل تابع و در تحت حمایت
حکومت چین بود چند سال است که چشم باز کرده تشبثات به وسائل ترقی و تمدنات عصریه
و ترویج معارف و صنایع عمومیه نموده بقدر اقتدار و استطاعت جهد و کوشش کرده با آنکه
افکار عمومیه متوجه اصلاح گشته مع العجاله حکومتش بمقامی رسیده که با وجود آنکه نفوس

آن مملکت تقریباً سدس بلکه عشر اهالی حکومت چین است در این ایام دولت
چین مقابلی نموده بالاخره حکومت چین مجبور بمصالحه گشت وقت نمانده که حکومت
معارف و تمدن سلب عزت و سعادت و حریت و آزادی حکومت و ملت میشود
و همچنین لازم است که در جمیع بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متعدده
گشوده و اهالی را از هر جهة تشویق و تحریص بر تعلیم قرائت و کتابت اطفال شوند
حتی عند اللزوم باجبار کرده تا عروق و اعصاب ملت بحرکت نیاید کل تشبثات
بی فائده است چه که ملت بمثابه جسم و غیرت و همت مانند جان جسم بیجان حرکت
نکند حال این قوه عظمی در طینت اهالی ایران در منتهی درجه موجود محرکش توسیع
دایره معارف است) و اما آخر یکه بر انند این اصول مدنیه و اسباب ترقی و
مراتب عالیه سعادت بشریه در عوالم ملکیه و قوانین و اصلاحات کامله دانستن
و دوام نیت تامه را اقتباس از ملل سائره لازم و موافق نه بلکه لایق و سزاوار احسان
است که حکومت و ملت ایران تفکر و تعمق نموده خود ایجاد امور مایه الترقی نمایند
البته اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیه فراید ملت و همت و غیرت اشخاص مشخصه در دربار
دولت و جهد بلیغ اصحاب درایت و کفایت که مطلع بر قوانین اعظم عالم سیاسی
هستند جمع شود و بکمال جهد و اقدام در جزئیات و کلیات امور تدبر و تفکر نموده ابتدا

چاره

صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلیه بابدو لاکن اکثر امور مجبور در قضیه
آنچه که قرونهای عدیده گروها از نفوس عمر خود را صرف نموده و تجربه کرده تا آنکه
آن امور اصلاحیه بعرصه وجود آمده حال اگر چشم از آن پوشیده شود و تا آنکه در وجود مملکت
بنحو دیگر اسباب فراهم آید که ترقی ما مول حاصل کرد اولاً آنکه اعصار کثیره بگذرد
و مطلوب میسر نشود مثلاً ملاحظه نمائید که در ممالک سائره مدتی مدید کوشیدند تا آنکه
قوت بخار را کشف و معلوم و بواسطه آن چه بسیار امور و اشغال مشکله را
که مافوق طاقت انسان بود سهل و آسان نمودند حال استعمال این قوه را ترک
نموده و سعی و کوشش شود تا آنکه قوه مشابه این قوه کشف و ایجاد شود قرون کثیره
لازم است پس بهتر است که در استعمال این قوه قصوری نشود و قرون و لاکن
دائما متفکر در آن باشند که بلکه قوه اعظم از آن بدست آید و همچنین حال پس
نمائید سائر فنون و معارف و صنایع و قضیات مثبوت الفوائد عالم سیاسی
را که در قرونهای عدیده مکرراً تجربه شده و بجهة عزت و عظمت دولت و اسباب ترقی
و ترقی ملت منافع و فوائد و محسنات کلیه اش ثابت و مبرهن گشته حال اگر بهره
سلب و دواعی ترک نموده بنوع دیگر در صدد اصلاحات کوشیده شود تا آن اصلاحات
از خیر قوه بوجود آید و فوائد منافعش ثابت و مبرهن گردد سالها بگذرد و عمرها بسر آید.

و ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم شرف و مزیت اخلاف بر اسلاف در این
است که اموریکه در زمان سابق بمحک تجربه رسیده و فوائد عظیمه‌اش ثابت
گشته اخلاف آنرا از اسلاف اقتباس نمایند و تأسی بایشان کنند و از آن گذشته
قضایای دیگر خود کشف کرده آنرا نیز ضمیمهٔ آن امور مفیده نمایند پس معلوم شد
که معلومات و مجربات اسلاف معلوم و موجود نزد اخلاف است ولکن کشفیات
خاصهٔ اخلاف مجهول اسلاف ولکن بشرط آنکه اخلاف از اهل کمالات باشند والا چه
بسیار اخلاف که قطره از بحر بی‌پایان معارف اسلاف نصیب نبردند قدری
ملاحظه نمائید که فرض کنیم نفوسی بقدرت الهیه در زمین خلق شدند آن نفوس هر چه در نهایت عزت
و سعادت و اسایش و رحت خود البته محتاج باموری کثیره هستند حال آن امور را
اگر از سایر مخلوقات موجوده اقتباس نمایند اهون است یا خود در هر قرنی بعد قرون
اقتباس ایجادی از امور لازمهٔ تعیش بشر نمایند و اگر گفته شود که قوانین و اصول اساس
ترقی در درجات عالیهٔ مدنیت کامله که در ممالک سائره جاریست موافق
حال و مقتضیات مألوفهٔ اهالی ایران نیست از این جهة لازم است که در خود ایران
مدبران مملکت جهد بلیغ نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند که موافق حال این بلاد باشد
اوّل بیان کنند که مضرّت در چه جهة است آیا استعمار ممالک و تعمیر مسالک و تشکیل

بوسائل تقویت ضعفاء و احیاء فقراء و ترتیب اسباب ترقی جمهور و تکثیر ازدیاد
ثروت عموم و توسیع دائرهٔ معارف و تنظیم حکومت و آزادی حقوق و امنیّت
جان و مال و عرض و ناموس مغایر حال اهل ایرانست و آنچه خبر از اشاعهٔ این امورات
مضرتش در هر مملکت واضح و هویداست اختصاص بمکانی دون مکان ندارد باری
جمیع این اوهامات از عدم عقل و دانش و قلت تفکر و ملاحظه صدور یابد بلکه اکثر
معارضین و مسامحین فی الحقیقة اغراض شخصیهٔ خود را در نقاب اقوال مفیده مستور نموده
در ظاهر بعضی کلمات که هیچ تعلق بانچه مضمر قلوب است ندارد عقول بیچارگان
اهالی را مشوش مینمایند ای اهل ایران قلب که ودیعهٔ ربانیه است از اوساخ و ادران
خودپرستی پاک و مقدس نموده باکلیل نوایای خالصه مزین نمائید تا عزت مقدسه و عظمت
قدیمهٔ این ملت باهره چون صبح صادق از شرق اقبال طالع و لائح گردد این چند روز
ایام حیات دنیویه که چون ظل زائل است عنقریب بسر آید جهد نمائید تا مشمول
الطاف و عنایات رب احدیت گردید و اثر خیری و ذکر خوشی از خود در قلوب
و السن اخلاف بگذارید و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین خوشا حال نفسی که خیر ذاتی
خود را فراموش نموده چون خاصان درگاه حق گوی همت را در میدان منفعت جمهور
افکند تا بعنایات الهیه و تأییدات صمدانیه بر آن گردد که این ملت عظیمه را

باوج عزت قدیمه رساند و این اقلیم پژمرده را بحیات طیبه تازه و زنده نماید
وچون بهار روحانی اشجار نفوس انسانی را
بحلیه اوراق و ازهار و اثمار سعادت
مقدسه سرسبز و خرم نمائیدیم
المجلد الاول من هذا
الکتاب
۱۲

بنام خداوند یکتا

ستایش بینندهٔ پاینده را سزاست که بشبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی
را بلند نمود و بستارهای دانائی بیاراست و مردمان را ببارگاه بلند بینش و
دانش راه داد) و این شبنم که نخستین گفتار کردگار است گاهی بآب زندگانی نامیده شده
و هنگامی بروشنائی نخستین و این روشنی که از آفتاب دانش هویدا گشت
چون تابید جنبش نخستین و آن نمودار و آشکار شد و این نمودارها از بخشش
دانای یکتا بوده اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از هر گفته
و شنیده بینائی و دانائی گفتار و کردار اوست از دانش شناسائی او کوتاه

ملی

و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه بس و دانسته شد نخستین بخشش کردگار گفتار است و پاینده
و پذیرنده او خرد و اوست دانای نخستین در دبستان جهان و اوست نمودار یزدان
آنچه هویدا از پرتو بینائی اوست و هرچه آشکار نمودار دانائی او و همه باو نام او و آغاز
و انجام کارها باو و نامهٔ شما در زندان باین زندانی روزگار رسید خوشی آورد و بر دوستی
افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تاریکی
روزی نمود دیدیم و گفتیم و شنیدیم امید چنان است که آن دیدار را فراموشی از پی در نیاید
و گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گیاه دوستی بروید و در آن گلزار روزگار
سبز و خرم و پاینده بماند اینکه از نامهای آسمانی پرسش رفته بود رگ جهان در دست
پزشک دانا است درد را می بیند و بدانائی درمان میکند هر روز را رازیست و هر سر را
آوازی و آنچه از امروز برایند دیده میشود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را
بر بستر ناکامی انداخته مردمانیکه از بادهٔ خودبینی سرمست شده اند پزشک دانا را از
او باز داشته اند این است که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند نه درد میدانند
نه درمان میشناسند راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند بشنوید
آوا از این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خواب اند بیدار شوند بگو ای مردگان
دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد بشتابید و بنوشید هر که امروز زنده شد

هرگز نمیرد و هرکه امروز مرد هرگز زندگی نیابد درباره زبان نوشته بودید تازی و پارسی
هر دو نیکوست چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن بگفتار گوینده است و این
از هر دو بیاید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویداست بر همه
این زبان را ستایش نمائید سزاوار است ای دوست چون گفتار نخستین در روز پسین
بمیان آمد گروهی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و بآن گرویدند و گروهی
چون کردار برخی را با گفتار یکی ندیدند از پرتو آفتاب دانائی دور ماندند بگو ای
پسران خاک یزدان پاک میفرماید آنچه در این روز پیروز از آلایش شما را پاک نماید
و بآسایش رساند همان راه راست و راه من است پاکی از آلایش پاکی از چیزهائیست که
زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است
اگرچه نیک باشد و آسایش هنگامی دست دهد که آدمی خود را نیکخواه همه روی
زمین نماید کسیکه او آگاه و این گفتار را گواه که اگر همه مردمان زمین بگفته آشنائی بی
پی برند هرگز از دریای بخشش یزدانی بی بهره نمانند آسمان راستی را روشنتر
از این ستاره نبوده و نیست نخستین گفتار دانا اینکه ای پسران خاک از تاریکی بیگانگی
بروشنی خورشید یگانگی روی نمائید این است آن چیزیکه مردمان جهان را بیشتر
از همه چیز بکار آید ای دوست درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه و دریای آگاهی را

دلکش تر از این گوهری نبوده و نخواهد بود ای پسران دانش چشم سر را پلک بآن نازکی از
دیدن جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده آز اگر بچشم دل فرود آید چه نماید بگو
ای مردمان تاریکی آز و رشک روشنائی جان را بپوشاند چنانکه ابر روشنائی آفتاب را
اگر کسی بگوش هوش این گفتار بشنود پر آزادی برآرد و بآسانی در آسمان دانائی پرواز
نماید چون جهان را تاریکی فراگرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت
تا کردارها دیده شود و این همان روشنی است که در نامه های آسمانی بآن مژده داده شده اگر کردگار
دلهای مردمان روزگار را بگفتار نیک پاک و پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد
و جهان را تازه نماید ای مردمان گفتار را کردار باید چه که گواه راستی گفتار کردار است و آن
بی این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید دانای آسمانی میفرماید گفتار
درشت بجای شمشیر دیده میشود و نرم آن بجای شیر کودکان جهان از این بدانائی رسند و برتری
جویند زبان خرد میگوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه از هر چه هست بگذرید و مرا
بیابید منم آفتاب بینش و دریای دانش پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم
منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز پر بستگان را بگشایم
و پرواز بیاموزم دوست یکتا میفرماید راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانائی
جوشیده از او بیاشامید بگو ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان

که گر ابینید همه بار یکدارید و برگ یک شاخسارید براستی میگویم آنچه از نادانی بکاهد و بر
دانائی بیفزاید پسندیدهٔ آفریننده بوده و هست بگو ایمردمان در سایهٔ داد و در راه راستی روید
و در سراپردهٔ یکتائی درآئید بگو ای دارای چشم گذشته آئینهٔ آینده است به بینید و آگاه
شوید شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و ز بگائید امروز بهترین میوهٔ درخت
دانائی چیزیست که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید بگو زبان گواه راستی من است
او را بدروغ میالائید و گنج جان گنجینهٔ راز من است او را بدست آز مسپارید امید است جان آگه
در این بامداد که جهان از روشنیهای خورشید دانش روشن است بخواست دوست
پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم آه دوست چون گوش کمیابست چندی است که
خامه در کاشانهٔ خود خاموش مانده کار بجائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته
و پسندیده تر آمده بگو ایمردمان سخن باندازه گفته میشود تا نورسیدگان بپایند
و نورستگان برسند شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی درآیند
و در بارگاه یکتائی جای گزینند آید دست زمین پاک دیدیم تخم دانش کشتیم
دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید بسوزاند یا برویاند بگو امروز به پیروزی دانای حکمت
آفتاب دانائی از پس پردهٔ جان برآمده و همه پرندگان بیابان از بادهٔ دانش
مستند و بیاد دوست خورسند نیکوست کسیکه بیابد و بپاید بهاء

۱۵۹/۷۸

این بیت تمام نکرد وحدت محضست
یک قطره از آن بحر جدا نیست جدا نیست

نخ زبرتیه شعراد نه حدّ است
در هیچ عرش ... و هیچ ... تنی

چرخ ... گشت تا قطره بیاورد
تا آنچنان ... سران چنین هم آورد

از ... فلک ... ... زیر لب

روی نهان گشت چه در آن جشن دید
امروز در این ... بر آید

ز ... ز آن ... انوار بر آید

۱۵۹